

کارگر سو سیالیست

سال پانزدهم، دوره دوم نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران بهمن- اسفند ۱۳۸۴

روز زن را به ادامه مبارزات دموکراتیک اخیر تبدیل کنیم

همزمان زنان در مبارزه بر علیه ستم جنسی

روز ۸ مارس امسال را به همبستگی با کارگران شرکت واحد و همسران آنها تبدیل کرده و مبارزات دموکراتیک اخیر رانندگان شرکت واحد را تداوم بخشیم و به همسران دلیر و مبارز آنها نشان دهیم که ۸ مارس امسال را در پشتیبانی از آنها خواهیم گذراند.

روز ۸ مارس، روز تجلی مقاومت شکست ناپذیر زنان ستمدیده ما در رژیم بیدادگر جمهوری اسلامی باری دیگر فرا می رسد. زنان اقشار مختلف جامعه ما بیش از ۲۶ سال است که هر ساله از یک ۸ مارس به ۸ مارس دیگر، با مقاومت تمام به طور روزمره با چنگال های زن ستیز قوانین و مجریان آن در حکومت جمهوری اسلامی مبارزه کرده اند.

در این دوران، فرهنگ مفلوکی هم که این رژیم بر جامعه ایران تحمیل کرده، نه تنها کمکی به زنان ما نکرده که خود عاملی برای وارد آوردن ستم جنسی بر زنان ما از هر قشری در جامعه، بخصوص زنان زحمتکشی بوده که روز به روز به علت فشار اقتصادی در درون این جامعه لگدمال گشته اند. فرهنگی که به جای انداختن نگاهی بر وضعیت آنان و دلایل بنیادین آن وضعیت، با تزویر تمام "تقصیر" را به گردن این زنان انداخته و در جامعه کوچکترین احترامی برای آنان قائل نیست. در فرهنگی که هرگونه ابراز وجود، حق حیات و عدالتخواهی یک زن را با کنایه ها و زبانی توهین آمیز چه از طرف مردان و چه از جانب زنانی که بوسیله این فرهنگ شستشوی مغزی شده اند، پایمال و سرکوب می کنند و به نظرشان عملی عادی و پیش پا افتاده می آید.

در جامعه ای که سیل عظیمی از زنان آن به علت فقر مادی ناشی از برنامه های مفلوک اقتصادی رژیم حاکم، مجبورند بدن خود را در اختیار همان قشر از مردانی در جامعه بگذارند که این رژیم سرمایه داری حاکم توانسته جیبشان را در طول این ۲۶ سال پر نگهدارد. زنانی که درد گرسنگی شکم خالی سایر افراد خانواده و یا کودکانشان، چنان قدرتی را در قلب و روحشان ایجاد می کند که می توانند روح خود را از جسم جدا کرده تا برای لقمه نانی آن جسم را در اختیار کسانی که شاید حتی برایشان منفور باشند، بگذارند.

در جامعه ای که هیچ مسئله در رابطه با زنان آن حائز اهمیت نیست، جز بهره برداری از سگس آنها! جمهوری اسلامی پس از ۲۶ سال حاکمیت، مهر بی شرمی و وقاحت را با رنگ شفاف قرمزی که رنگ خون اعدام شدگان، از جمله زنانی است که با وحشی گری تمام به سنگسار و اعدام محکوم شدند، بر پیشانی خود در تاریخ ثبت کرده است.

ادامه در صفحه ۲

مبارزات زنان انقلابی و پیشروی ما نیاز به سازماندهی دارد تا بتواند در برابر رژیم ایستادگی کرده، قدرت عمل یافته و مبارزه بر علیه ستم جنسی را از مرحله مبارزات منفی و شعار به مبارزات سازماندهی شده در چارچوب تشکلات مستقل زنان تبدیل کرده و با رساندن آگاهی به سایر زنان در کلیه اقشار جامعه، آنان را برای مبارزه ای با برنامه، مداوم و سراسری فعال و آماده نموده تا برای حقوق دموکراتیک خود به صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی بپیوندند.

با نزدیک شدن ۸ مارس امسال، بار دیگر زنان ستمدیده م مبارز ایران آماده نشان دادن انزجار خود از قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی شده و در پرتو همبستگی، قدرت و مقاومت بی امان خود را در مبارزه با رژیم به انحاء مختلف به نمایش می گذارند.

راهپیمایی ۸ مارس امسال به ابتکار "کارزار زنان" (<http://www.karzar-zanan.com>) به مناسبت روز زن از آلمان تا هلند به مدت ۴ روز ادامه خواهد داشت و در روز ۸ مارس در جلوی دادگاه لاهه تظاهرات با شکوهی ترتیب داده شده است.

ادامه در صفحه ۲



زنان کارگر و رویدادهای اخیر - سارا قاضی صفحه ۹

ارزیابی درس های قیام بهمن ماه

مازیار رازی

صفحه ۱۱

قیام های بهمن ماه و پیامدهای آن - صفحه ۱۳

درس هایی انقلاب چین - صفحه ۱۵

روز زن....

بقیه از صفحه ۱

همزمان زنان در مبارزه

بر علیه ستم جنسی

بقیه از صفحه ۱

اما توان زنان ستمدیده ما ابعادی بسیار عظیم تر از کل ماهیت خونخوار این رژیم مرتجع و مزور را دارد. آنها با اتحاد خود، نه تنها قادرند همیاری مردان آزادیخواه و شریف جامعه امان را به خود جلب کنند، بلکه قادرند در تکامل خواسته های دموکراتیک سایر اقشار جامعه نیز قدم بردارند. زیرا زنان بخشی از هر قشر ستمدیده جامعه ما هستند. آنچه که یک قشر از جامعه را آنقدر به درد می آورد که باعث بلند شدن و مبارزه اش با رژیم می گردد، خواه ناخواه دربرگیرنده زنان آن قشر هم می شود. پس از طریق زنان هر جامعه ای می توان اقشار مختلف تحت ستم آن جامعه را به هم نزدیک کرد. هر چه پایگاه طبقاتی این زنان به هم نزدیک تر باشد، دوران همبستگی آنها در یک مبارزه بیشتر می گردد.

در جامعه امروز ما اما، کلیه زنانی که به نوعی با رژیم سابق و رژیم فعلی ارتباط نداشته و منافع طبقاتیشان تامین نشده و یا نمی گردد، جملگی در کفه اپوزیسیون با رژیم قرار می گیرند و در این مقطع دارای منافع مشترکی در مقابل رژیم هستند. پیروزی هر یک قشر از زنان ما پیروزی است برای زنان اقشار دیگر.

از اینرو جای دارد که در روز زن، هر حرکت ممکن را در داخل کشور، در پشتیبانی از مبارزات رانندگان شرکت واحد و همسران آنها که در این دوران بیش از پیش محنت و سختی مادی را متحمل شده اند، اعلام کرده و به آنها نشان داد که درد و رنج آن زنان و فرزندان آنها، درد و رنج سایر زنان جامعه است.

روز زن بر همه زنان ستمدیده جهان مبارکباد

روز زن روز پشتیبانی از همسران رانندگان شرکت واحد

به همت زنان ایران، همبستگی و اتحاد بین اقشار مختلف ستمدیده
ایران در ۸ مارس

اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران

۱۷ اسفند ۱۳۸۴

در این رابطه گردهمایی عمومی و بسیار مفید و آموزنده ای از سوی این دوستان در روز شنبه ۱۴ ژانویه در پالتاک برگزار شد که در آن بحث هایی با زیربنای نظری مختلف در رابطه با مسائل روز زنان ایران ارائه گردید. در لابلای این بحث ها نکاتی اساسی و بسیار مهم و تعیین کننده در زمینه مبارزات رهایی بخش زنان مطرح گردید که این جا به برخی از آنها اشاره می گردد:

۱- یکی از شرکت کنندگان در بحث به دفاع از فمینیسم بورژوایی مطالبی را در رابطه با اظهار نظرهایی که ظاهراً فرح دیبا اخیراً داشته، عنوان نمود و مطرح کرد که معمولاً به مسائل زنان از دید چپ نگریسته شده و "منحصر" به مبارزات کارگری می گردد.

۲- شرکت کننده دیگری هم چنین اظهار داشت که مسائل زنان رابطی به مبارزات طبقاتی و کارگران نداشته، بلکه مسئله است عمومی و حتی زنان کارگر هم تحت ستم شوهران (کارگر) خود هستند.

۳- از جمله دیگر نظراتی که به وسیله یکی از دعوت شدگان در این گردهمایی مطرح گردید، این که ستم بر زن ارتباط مستقیم با منافع طبقاتی بورژوازی و طبقه حاکم در جامعه داشته و در واقع الگوی ستم جنسی تضمین کننده پایداری ستم طبقاتی است. لذا برای مبارزه با ستم جنسی می باید اول با ستم طبقاتی مبارزه کرد.

۴- یک نظر ارائه شده دیگر هم این بود که برای برچیدن ستم طبقاتی و ستم جنسی علاوه بر ارائه بحث و رساندن آگاهی به زنان اقشار مختلف جامعه، نیاز به سازماندهی برای تداوم مبارزه با رژیم وجود دارد.

به عبارت دیگر، بحث، آگاهی رسانی و حتی فعالیت های گسترده و سراسری مانند تظاهرات و نظیر آن زمانی نهایت تأثیر خود را می گذارد که با برنامه، سازماندهی شده و پی گیر باشد تا به صورت یکی از نیروهای اپوزیسیون در مقابل رژیم قرار گیرد و رژیم نتواند آن را سرکوب کند.

۵- از جمله سنوالات مطرح شده نیز این بود که آیا تمام جریانات چپ به مسائل زنان به یک چشم می نگرند یا نه و این که آیا تمرکز بر مسئله زنان در مارکسیزم مطرح گشته یا نه؟

هدف از مطرح کردن این مباحث در این جا باز کردن آن نکات مهم و اساسی در آن ها است که برای زنان مبارز و انقلابی ما می تواند حائز اهمیت تعیین کننده باشد.

مبارزات فمینیستی زنان بورژوا و رابطه آن با مبارزات زنان کارگر و زحمتکش در برابر ستمی جنسی

در شرایط فعلی در تمام جوامع بورژوایی و به خصوص در جوامع بورژوایی کشورهای عقب نگهداشته شده ای هم چون ایران که دیکتاتوری حاکم است، کلیه زنان جامعه از هر قشر و طبقه در برخی از زمینه ها تحت ستم جنسی مشترک قرار دارند. مثلاً در ایران، کلیه قوانین کشور در رابطه با ارث، حضانت فرزند، حقوق زن در برابر شوهر، پدر، برادر... و نظیر این ها



برای تمام زنان کشور یک سان بوده و در نتیجه ستم جنسی نسبت به حقوق انسانی و دموکراتیک و مدنی بر تمام زنان جامعه به یک نحو اعمال می گردد و در این چارچوب کلیه زنان کشور را بر علیه این قوانین با هم متحد می سازد. لذا در این باره بحثی نیست که در چارچوب قوانین مدنی کشور، زنان اعم از بورژوا، کارگر و اقشار میانی به یک نحو تحت ستم جنسی قرار دارند.

مثلاً در هنگام طلاق، زن (از هر قشر طبقه ای) در مقابل شوهر از حق حضانت مساوی بر فرزندان خود برخوردار نیست. پس فرقی نمی کند که زن از طبقه حاکم و وابسته به رژیم باشد یا از یک خانواده کارگر و فقیر و یا از خانواده مرفه (یا نیمه مرفه) و تحصیل کرده باشد و یا این که خودش زنی تحصیل کرده و شاغل و از نظر اقتصادی مستقل و مرفه باشد. در هر صورت، بر اساس قانون از یک سن مشخص فرزند به پدر تعقل می گیرد.

این استدلال در کلیه موارد دیگر هم در مورد ستم جنسی و قانونی بر زن صدق می کند و حول این محور کلیه زنان جامعه را بر علیه قوانین اسلامی رژیم در یک جبهه قرار می دهد. طبیعتاً این تبیض جنسی در کلیه موارد برای تمام زنان، از هر پایگاه اجتماعی که باشند، دردناک و ظالمانه می باشد.

از این رو، زنان ایرانی بسیاری به خصوص از زمان انقلاب مشروطه به بعد بر علیه قوانین زن ستیز و شرعی حکومت های وقت بلند شده و فعالیت های موثری داشته اند. اتفاقاً این زنان که اغلب فمینیسم را به مترقی ترین شکل ممکن اش پیاده کرده و در این راه آزار و اذیت فراوانی متحمل گشتند، از اقشار مختلف بورژوا و مرفه آمده و اغلب در شمار تحصیل کرده های جامعه بوده اند. (رجوع شود به کتاب "هینت های زنان"، مورگان شوستر

در <http://www.pishtaaz.com/zanan/index.htm>)

از دوران روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی، تا به امروز نیز در ایران، عموماً ما شاهد مبارزات زنان مرفه و تحصیل کرده جامعه بر علیه تبعیض جنسی در زمینه هایی مانند تحصیل، کار، حجاب و سایر حقوق دموکراتیک بوده ایم.

مبارزه در زمینه حق تحصیل، حق کار، حق انتخاب پوشاک و حجاب در مقام مقایسه با مطالبات زنان کارگر، کم درآمد و به خصوص زنانی که در شهرستان ها و دهات به سر می برند، از اهمیت خاصی برای زنان مرفه و تحصیل کرده ساکن شهرهای بزرگ برخوردار بوده است و چماق رژیم هم از ابتدا بر سر این قشر از زنان ما پایین آمده است.

به عبارت دیگر، زنانی که از خانواده های کارگری و فقیر جامعه می آیند، به خصوص هر چه از نظر اقتصادی بیشتر عقب نگه داشته شده باشند، مسائلی مانند تحصیل، کار و حجاب برایشان در دوران رژیم گذشته در مقایسه با دوران رژیم کنونی فرقی نکرده است: وضع و امکانات تحصیل برای زنان جوان خانواده های فقیر شهرستان ها و دهات دور و نزدیک در زمان سلطنت پهلوی بهتر از زمان فعلی نبود. در آن دوران هم مانند امروز، اگر مدرسه ای وجود داشت، صرفاً در سطح کلاس های ابتدایی بود و اگر کودکان اعم از دختر و پسر آموزشی دیده

اند، صرفاً از این حد بالاتر نرفته است. پس از آن به علت فقر شدید خانواده، کودک اگر پسر باشد صرفاً به سر کار گذاشته می شود و اگر دختر علاوه بر کار، هرچه زودتر راهی خانه شوهر شده و یا حتی به فروش می رسد. حجاب اجباری کنونی، در زمان رژیم گذشته، همواره در میان اقشار زحمتکش شهرستان ها و دهات مرسوم بوده و در دوران این رژیم چیزی از این نظر برای آنها عوض نشده است. زنان شهرستان های کوچک و دهات به دلیل تعصبات مذهبی و سنتی همیشه "حجاب" را رعایت کرده اند و به این دلیل رژیم نیز هرگز مجبور به اعمال "حجاب اسلامی" بر آنان نشده است.

از نظر مشغله خارج از منزل هم به علت نوع کار معمول در شهرستان ها و دهات (کشاورزی، دامداری، کارگری) نوع کار از رژیم گذشته به رژیم کنونی فرقی نکرده است. کار کشاورزی و دامداری در کنار انجام کار روزمره خانواده و یا بیگاری در کوره پزخانه ها و کارگاه های قالبیافی و نظیر این ها در کل در همان شرایطی هستند که در زمان رژیم گذشته بودند و در نتیجه این ها از جمله مشاغلی نبوده است که به وسیله رژیم کنونی از زنان ستانده شده باشد.

در حقیقت، تبعیض و ستم جنسی نسبت به این قشر از زنان زحمتکش جامعه ما، به طور خواه ناخواهی با سطح اقتصادی این قشر، در هم تنیده و به شکلی رسیده که مفاهیمی مانند "حقوق دموکراتیک" انسان (مرد یا زن) مفهومی ندارد؛ مسئله بر سر شکم خالی است؛ مسئله بر سر تحمل ستم سرکارگر و کارفرما است برای پر کردن شکم خانواده؛ مسئله بر سر مبارزه طبقاتی است.

وقتی در خانواده، زن و شوهر و کودکان همگی در طول روز برای به دست آوردن لقمه خانی، ۱۶ ساعت، ۱۸ ساعت کار می کنند و وقتی به خانه می رسند، از بدن خسته آنان جنازه ای باقی نمانده و هنوز هم درآمد کافی برای امر معاش خود ندارند، به فکر زن نمی رسد که چنانچه شوهرش توی گوش او خاباند و یا با کمر بند بدن او را پاره پاره کرد، به دفاع از "حقوق دموکراتیک" خود، بلند شود و اعتراض کند و در مقابل "مبارزه" کند!

حقوق انسانی و دموکراتیک این زنان، دیگر حتی برای خود آنها هم معنی و مفهومی ندارد، زیرا که وضع آنها بسیار وخیم تر از این حرف ها است. یا این که این قشر از زنان هرگز به دنبال طلاق نمی رود که قوانین شرعی طلاق برایشان "تبعیض آور" و "زن ستیز" باشد. این زنان از زمانی که به خانه شوهر می روند تا هنگام مرگ پایشان به آن ازدواج بسته شده و خروج از آن تنها با مرگ شوهر ممکن است. علاوه بر این، آینده ای بهتر از آنچه که دارند، نه تنها جلوی پایشان نیست که زندگی به مراتب برایشان مشکل تر گشته و از نظر اجتماعی و اقتصادی مرعوب تر می گردند. این قشر از زنان عموماً وقتی با طلاق از طرف شوهر روبرو می شوند، همواره مسئولیت کودکان خود را دارند و اگر چه حضانت با پدر است، ولی فرزندان را همواره مادر بزرگ می کند. گرفتن کامل فرزندان از مادر و دادن حضانت کامل به پدر، عموماً در میان اقشار مرفه تر پیش می آید که پدر به تکیه بر خانواده خود، فرزندان را از زنش می گیرد. در میان این قشر از خانواده های کارگری، پدر و مادر مرد (یا زن) اغلب با آنها زندگی می کنند و خود از کار افتاده اند.

در این حالت است که داشتن رهبری و سازماندهی و برنامه برای اقدامات بعدی اهمیت پیدا کرده و در سرنوشت مبارزه تعیین کننده می گردد.

در این جا است که نقش زنان کمونیست انقلابی و پیشرو بسیار اهمیت یافته و در واقع تداوم مبارزات متحدانه زنان به میزان نقش این زنان در سازماندهی با برنامه این مبارزات می باشد که ما آن را سطح دوم مبارزات دموکراتیک زنان می خوانیم.

در این مرحله وظیفه زنان سیاسی و فعال کمونیست و انقلابی است که می باید با کمک زنان کارگر پیشرو و آگاه به جذب هرچه بیشتر سایر زنان کارگر به فعالیت حول محور مسائل و مشکلات زنان کارگر پردازند. از آن جایی که مسائل زنان کارگر به سرعت خصلت اقتصادی و طبقاتی می یابد، کار دموکراتیک کردن با آنان مترادف با کار سیاسی کردن می گردد. به عبارت دیگر، در روند کسب آگاهی برای دفاع از حقوق دموکراتیک زنان کارگر و دفع تبعیض و ستم جنسی از آنان، بحث ها به سرعت به موضوع ستم اقتصادی کشیده که مبنی بر ستم طبقاتی می گردد.

این گونه بحث ها با زنان کارگر در نهایت به بحث مبارزه با رژیم به منظور سرنگونی آن و برچیدن نظام سرمایه داری می کشد. از این رو است که نقش زنان کمونیست و انقلابی که بتوانند نه تنها بحث ها را در خط مارکسیزم انقلابی پیش ببرند، بلکه زنان کارگر را در محل کار و زندگی اشان جذب مبارزات عینی و سازماندهی شده در زندگی روزمره اشان نمایند، اهمیت تعیین کننده دارد.

در این مرحله از مبارزات که خواسته های زنان از شکل مطالبات دموکراتیک به مبارزات سیاسی تبدیل می شود، چه در مراحل اولیه این مبارزات سازماندهی شده و چه در مراحل نهایی الزاماً مورد پشتیبانی زنان اقشار مرفهی که در این سازماندهی فعال بوده اند، قرار نمی گیرد. به عبارت دیگر، نه همه زنان مرفهی که خواهان مبارزه پی گیر با رژیم هستند، الزاماً خواهان برچیده شدن رژیم می باشند و یا اگر هم در مورد رژیم جمهوری اسلامی خواهان برچیده شدنش باشند، الزاماً خواهان از میان برداشتن نظام سرمایه داری نیستند، چون این امر می تواند در تضاد با منافع طبقاتی خود آنها قرار بگیرد.

از این رو است که گرفتن رهبری این گونه مبارزات زنان، به دست زنان کمونیست انقلابی که مسلط به بینش انقلابی مارکسیستی هستند، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. زیرا که این زنان باید بتوانند در مقابل بحث های زنان فمینیست، بحث های انقلابی خود را ارائه داده و بتوانند زنان کارگر و حتی المقدور بقیه زنان را قانع نمایند و به این ترتیب، به رهبران طبیعی و مورد اعتماد این زنان تبدیل گردند.

طبیعی است که در این راستا زنان کمونیست و روشنفکر انقلابی و زنان کارگر پیشرو برای عملی ساختن اهداف خود، می باید در درجه اول خود از اعضای یک تشکیلات کارگری انقلابی که کاملاً زیرزمینی عمل می کند، بوده و دوم این وابستگی را در تشکیلات زنان کاملاً مخفی نگهدارند. دلیل این که این زنان نیاز به پشتیبانی یک تشکیلات کارگری انقلابی دارند، این است که مبارزات انقلابی زنان نه تنها خود نیاز به

پس بر گردیم به نکته مورد نظر، نتیجه این که هر گونه مبارزه دموکراتیک برای این قبیل حقوق در دوران رژیم کنونی، به وسیله زنان بورژوا، تحصیل کرده و لاقط تا حدودی مرفه جامعه صورت گرفته و از ابتدا هم این محدودیت ها که به وسیله حزب الله تحمیل گردید، مورد اعتراض این قشر از زنان ما در شهرهای بزرگ قرار گرفت.

در این جا باید توجه داشت که بحث بر سر حقانیت مبارزات دموکراتیک زنان نیست. البته هر زنی یا هر انسان آزاده ای از حقانیت مبارزات زنان ایران بر علیه ستم جنسی رژیم دفاع می کند، بلکه بحث در این جا این است که وقتی ستم طبقاتی و اقتصادی چنگال خود را برگردانده انسان تنگ می کند، دفاع از حقوق دموکراتیک در آن مقطع معنی و مفهوم خود را از دست می دهد و حتی اگر زنی کاملاً هم به آن واقف باشد، در باره اش اقدام یا مبارزه ای نمی کند.

زنان کارگر جامعه ما عموماً در مبارزات صنفی و طبقاتی و به خصوص در مبارزاتی که شوهرانشان درگیر می شوند، شرکت می کنند و عموماً هم در این مبارزات تا آخر ایستادگی نمود و حتی از جان گذشتگی می کنند. نمونه این گونه مبارزات را در سال های اخیر به خوبی ملاحظه کردیم. برای مثال در میان کارگران شاهی که در مبارزه بر علیه اخراج خود راهپیمایی اعتراض آمیز نموده و به جلوی مجلس رفتند، عده زیادی کارگر زن هم بودند. رژیم در جلوی مجلس آنان را به گلوله بست و عده زیادی از آنان کشته شدند. یا این که در خاتون آباد، در تظاهراتی که کارگران گذاشتند، خانواده هایشان هم شرکت کردند. وقتی رژیم با هلی کوپتر و نیروهای پدافند خود به این کارگران حمله کرده و آنان را به خاک و خون کشید، عده ای از افراد خانواده های آنها هم کشته و مجروح شدند. پس از آن، این همسران کارگران کشته شده بودند که به اعتراض بر علیه رژیم فریاد برآورده و به شعار دادن پرداختند.

در دوران انقلاب ۱۳۵۷ هم زنان کارگر جملگی در مبارزات طبقه کارگر بر علیه رژیم پهلوی قد برافراشتند، نه برای مبارزات فمینیستی و یا در تظاهرات گسترده ای که در اوائل روی کار آمدن این رژیم، در محکوم کردن حجاب اجباری در تهران برگزار شد، عمدتاً زنان چپی و مترقی و اقشار مرفه شرکت کردند.

به این دلیل است که مبارزات رهایی بخش زنان ایران، می بایستی در دو سطح و به طور آگاهانه صورت گیرد: اول، آموزش و آگاهی دادن به کلیه زنان جامعه از هر قشر و طبقه ای در رابطه با تبعیض جنسی حاکم و قانونی موجود که زیرپا گذارنده ابتدایی ترین حقوق انسانی و دموکراتیک آنها است. در این مرحله می باید کوشش شود تا کلیه زنان تحت ستم جامعه زیر یک چتر و بطور متحد عمل کنند.

زنان آگاه، تحصیل کرده و روشنفکر ما می توانند پرچمدار این سطح از مبارزات بوده و در متحد کردن زنان در زیر یک چتر و در پرتو تشکیلاتی دموکراتیک، مشکلات خود را مطرح کرده و طرح مبارزه ای متحد را بریزند. خواسته های دموکراتیک زنان و مبارزه بر علیه ستم جنسی، به علت وجود دیکتاتوری و خفقان و سرکوب به زودی تبدیل به رودرویی با رژیم شده و

تداوم و حضور مداوم زنان انقلابی در صحنه اجتماعی دارد، بلکه برای پیاده کردن هرگونه اهداف انقلابی، نیاز به ابزار آن دارند. ابزار مبارزات انقلابی زنان، در دست تشکیلات انقلابی طبقه کارگر است که می تواند کل طبقه کارگر را به مبارزات حمایتی از مبارزات دموکراتیک زنان بلند کند. اهمیت این پشتیبانی در قدرت نهفته در کفی طبقه کارگر است. به عبارت دیگر، زنان برای سرنگون کردن این رژیم نیاز به ابزار این کار دارند و این ابزار در دست طبقه کارگر است. نتیجتاً زنان کمونیست و انقلابی و زنان کارگر پیشرویی که قصد سازماندهی زنان را برای مبارزات دموکراتیک خود دارند، لازم است اول خود در درون یک تشکیلات انقلابی کارگری فعالیت داشته و ابزار مبارزاتی خود را آماده داشته باشند.

دوم: چه زنانی در این تشکیلات زنان نمی توانند باشند و چرا این تشکیلات به حمایت طبقه کارگر و به خصوص پیشروی کارگری متشکل نیاز دارد.

تشکیلات زنان ستمدیده ما که به منظور مبارزه با ستم جنسی، اقتصادی و طبقاتی حکومت شکل می گیرد، طبیعتاً نمی تواند نباید دربرگیرنده زنان وابسته به رژیم و آنان که نیروی خود را در خدمت رژیم قرار داده اند باشد. زنان وابسته و عناصر در خدمت رژیم خود در پیاده کردن تبعیض و ستم جنسی بر سایر زنان جامعه ما نقش داشته اند، زیرا منافع طبقاتی آنان بر ستم جنسی ای که متحمل می شوند، می چربد. لذا نمی توانند همزمان مدافع منافع دموکراتیک زنان ستمدیده باشند.

برای مثال، زنان دارای مقام و پست در رژیم جمهوری اسلامی، منافع اقتصادی و موقعیت اجتماعی آنان به قدری بالا است که به راحتی به ستم جنسی رژیمی که از آن دفاع می کند، می چربد. در نتیجه با وجود این که این زنان از نظر قانونی در همان شرایطی از تبعیض جنسی هستند که سایر زنان جامعه، ولی منافع اقتصادی ناشی از موقعیت اجتماعی آنان اجازه نمی دهد که از این موقعیت چشم پوشی کرده و در مقابل رژیم حتی از حقوق انسانی و پیش پا افتاده زنان، مثل حق سفر، حق کار و دستمزد مساوی و نظیر این ها دفاع کنند. در عوض این زنان به عنوان دست و زبان رژیم، خود تبعیض و ستم جنسی موجود در قوانین رژیم را تفسیر و توجیه کرده و مجازات های رژیم را بر سایر زنان اعمال می کنند. این امر تنها شامل زنان وابسته به حکومت مجلس که خواهان نا(مثل عشرت شایق نماینده تبریز که گفت: "اگر ۱۰ زن خیابانی را اعدام کنند، دیگر زن خیابانی نخواهیم داشت.") نمی شود، بلکه کلیه زنانی که در طول این بیست و چند سال خود را در خدمت منافع رژیم قرار داده و در تنوری/عمل در اعمال ستم جنسی بر زنان جامعه ما نقش داشته اند (مانند خواهر زینبی که برای حفظ موقعیت اجتماعی خود، حاضر است زن دیگری را به عنوان "بدحجابی" دستگیر کرده و انواع صدمه بدنی و توهین های وقیحانه ای را نسبت به او روا دارد) می گردد.

اگر این زنان هم مانند سایر زنان جامعه ما از طرف قانون مورد ستم جنسی قرار می گیرند، مشکل آنها است و ربطی به سایر زنان جامعه که مورد خشونت بدنی و روحی این زنان قرار می گیرند، ندارد. این زنان منافع اقتصادی و موقعیت اجتماعی خود را به از دست دادن حیثیت و ماهیت انسانی خود فروخته اند و هیچ وجه مشترکی با سایر زنان جامعه ندارند.

این امر در مورد زنان دستگاه حاکم رژیم گذشته هم صدق می کند. این که این زنان و این قشر از طبقه سرمایه دار جامعه ما در این مقطع در قدرت نیستند، چیزی از مسئولیت آنها نسبت به زمانی که در قدرت بودند، نمی کاهد. زنان دستگاه حاکمیت رژیم گذشته نیز در آن زمان به خاطر منافع مادی و موقعیت خود، ستمی جنسی را پذیرفته و برای برچیدنش هیچ گونه مبارزه ای خارج از چارچوب شعار و سمینارهای پر زرق و برق برای سرگرمی خود، نکردند. ستم جنسی وارد بر زنان افشار مختلف زحمتکش جامعه همواره وجود داشت و هیچ صدای اعتراضی در این رابطه بلند نشد.

اگر این زنان اکنون موقعیت اجتماعی خود را به خاطر این که قشر سرمایه دار مدرن کشور، مرعوب قشر سرمایه دار سنتی آن شد، از دست داده اند، مشکل آنها است و ربطی به زنان ستمکش جامعه ما که به هر حال در هر دو حکومت تحت تبعیض و ستم جنسی قرار گرفته و از کوچک ترین حقوق دموکراتیک خود برخوردار نشده اند، ندارد.

لذا تشکیلات زنان باید تشکلاتی مستقل از هر گونه عناصر بورژوازی سابق یا کنونی باشد. این عناصر هر دم برای منافع طبقاتی خود قابل خرید شده و از هیچ گونه خیانتی به اهداف زنان زحمتکش ما روی گردان نیستند.

بر خلاف این نظریه فمینیستی که مدعی است مبارزات رهایی بخش زنان مبارزه ای است بین زن و مرد و در برگیرنده تمام مردها می باشد و حتی به این واقعیت اشاره می کند که کارگران مرد هم بر زنان خانواده خود ستم جنسی روا می دارند، از دیدگاه مارکسیستی این تحلیل علمی نیست چون تجربیات تاریخی عکس این را ثابت کرده است.

ما وقتی از فرهنگ جامعه امروز و نواقص آن یاد می کنیم و می گویم که طبقه کارگر تنها طبقه ای است که قادر به برچیدن این نواقص، بیماری ها و ستم ها است، این بدان معنی نیست که عناصر طبقه کارگر، یعنی کارگر مرد جامعه ما تافته ای جدا بافته از بقیه جامعه است. نه! منظور از این حرف این است که کلیه کارگران، اعم از زن و مرد، به شکل یک طبقه و نه به شکل فرد فرد دارای پتانسیلی هستند که می تواند جامعه را به سوی آن پایگاه اقتصادی ای سوق دهد که در آن منافع یک طبقه باعث استثمار و ستم وارد بر طبقه دیگر نگردد. وقتی زیربنای مادی این ستم که همان منافع اقتصادی باشد، از بین برود، فرهنگ این منافع هم که انسان ها را از نظر ذهنی آماده ستم بر انسان های دیگر می کند، کارایی خود را از دست می دهد و در نتیجه تدریجاً پوسیده شده و از بین می رود. این پناسیل یک توان بالقوه است، ولی به طور خود جوش و همواره بالفعل نیست؛ اگر بود که دیگر نیازی به این همه بحث و کشمکش های تنوریک نمی بود، بلکه فرد فرد طبقه کارگر صرفاً به خاطر این که به طبقه کارگر تعلق داشتند، به طور خود به خودی از آگاهی طبقاتی در سطح انقلابی برخوردار می شدند. در این صورت، خیلی پیش از مارکس و انگلس کارگران برعلیه نظام سرمایه داری انقلاب کرده و در زمان حیات مارکس و انگلس نقداً انسان ها می توانستند از نظام سوسیالیستی برخوردار گردند و دیگر لزومی نداشت که مارکسیزمی به

عنوان یک بینش علمی برای درک دیالکتیک تاریخی انسان و ستم انسان بر انسان مطرح گردد.

حقیقت این است که نه تنها این پتانسیل همیشه و به طور مادرزادی بالفعل نیست که حتی درک از بالقوه بودنش هم آسان نیست و آشنایی با آن نیاز به سلاح تنوریک دارد. از این رو، این بحث که کارگران مرد هم مثل مردان سایر اقشار جامعه به زنان خود ستم جنسی وارد می آورد، استدلالی نپخته است که از درک غلط موضوع سرچشمه می گیرد. واقعیت، امروز در سطح بین المللی این است که نه تنها آگاهی کارگران بالفعل نیست، بلکه برای موج عظیمی از آنان حتی بالقوه هم نیست. این پتانسیل بالقوه را امروز تنها در رده بسیار ناچیزی از روشنفکران انقلابی و کارگران پیشرو می توان یافت.

به بیراهه کشیده شدن انقلابات (مانند انقلاب ۵۷ ایران)، حتی آن زمان که طبقه کارگر آگاهانه قدرت را به دست گرفته است (مانند انقلاب شوروی بعد از لنین) و یاروی کار آمدن استالینیزم/مانوئیزم و انحرافات اپورتونیستی (فرصت طلبی)/سکتاریزم (فرقه گرایی) امروزه جملگی اثبات بر فاصله عمیق چپ و طبقه کارگر از این پتانسیل را دارد. اگر نیروهای چپ و طبقه کارگر توان بالفعل داشتند، دیگر این همه انحرافات چرا؟

تاریخ مبارزات کارگری و انقلابات نیز نشان می دهد که شناخت از این پتانسیل بالقوه و تبدیل آن به بالفعل، نیاز به آموزش تنوریک و بینش مارکسیستی انقلابی دارد. همان طور که اشاره شد تنها چپی بودن و خود را مارکسیست دانستن هم تضمین کننده داشتن این دانش و بینش نیست. تاریخ نشان می دهد که تنها مارکسیست های انقلابی هستند که به علت مسلح بودن به تنوری های مارکسیزم، پتانسیل بالقوه مورد نظر درشان ایجاد می شود، سپس تنها با به بوته آزمایش گذاشتن آن آموخته است که تدریجاً این پتانسیل به بالفعل ارتقا می یابد.

لذا ستم جنسی وارد بر زن از طریق شوهر کارگرش، مانند سایر نواقص این شوهر ناشی از آموخته های او در جامعه و فرهنگ و سنت حاکم است. فرهنگ و سنت مرسوم در جامعه هم آن فرهنگ و سنتی است که طبقه حاکم بر جامعه دیکته و تحمیل می کند. این امر در مورد اکثریت مردم یک جامعه صدق می کند. طرز تفکر و سطح فکر و اخلاق ... و ارزش هایی از این قبیل را افراد در جامعه می آموزند و وجود/کمبود این ارزش ها ارتباط مستقیم با میزان دموکراسی/دیکتاتوری حاکم بر جامعه دارد. برای مثال اوایل انقلاب، از آن جایی که آب دموکراسی برای مدتی هرچند کوتاه وزید و همه امیدوار بودند که در اجتماع عدالت و دموکراسی نسبی حاکم گردد، در طول انقلاب و تا روی کار آمدن دولت بازرگان مردم در کوچه و خیابان، از فراهم کردن سکه در باجه تلفن عمومی برای هر کس که نیاز داشت گرفته تا رساندن مسافران به نزدیک ترین محل پیاده شدن به وسیله رانندگان اتوبوس شرکت واحد و رانندگان تاکسیرانی، به هم دیگر یاری رسانده و اغلب همه همدیگر را به چشم خودی نگاه می کردند. از زمان رفتن بختیار تا زمان روی کار آمدن بازرگان، کشور به مدت بیش از ده روز هیچ گونه دستگاه مجری قانون (پلیس، سپاه) نداشت، ولی علیرغم آن، به هیچ زن، مرد یا کودکی تجاوز نشد و کسی صدمه ندید؛ هیچ کس به بانک ها، مغازه ها و فروشگاه های بزرگ و کوچک

حمله نکرد و اموال کسی به سرقت نرفت. آن وضع را مقایسه کنید با اوضاع کنونی که اغلب زنان ما (اعم از زنان کامل یا زنان جوان) در خیابان ها احساس امنیت نمی کنند و از فداکاری و از خودگذشتگی اثری به چشم نمی خورد.

خلاصه کلام این که جو اخلاق حاکم در جامعه، ناشی از جوی است که نظام حاکم فراهم می آورد و لذا رفتار افراد جامعه هم با یکدیگر منوط به همین رابطه است و رفتار تبعیض آمیز و زن ستیز مردان هم با زنان جدا از این اصل نیست؛ هرچه فشار اقتصادی، دیکتاتوری و اختناق بیشتر باشد، رفتار مردم هم با یکدیگر خشونت آمیزتر و ظالمانه تر می گردد.

تأثیر فرهنگ و اخلاق نظام حاکم بر توده مردم یک جامعه با تمام نوساناتش یکسان است و کارگران (اعم از زن و مرد) هم از آن مصون نمی مانند؛ نه حتی چپی ها از این آسیب در امان هستند. لذا نه تنها هستند کارگران مرد بی شماری که زن خود را کتک می زنند، بلکه هستند فعالان سیاسی و چپی که تساوی حقوق را بین خود و زنشان رعایت نکرد و در خانواده پدرسالاری را حاکم می کنند و حتی زن خود را می زنند. این ها همه به این دلیل است که تأثیر فرهنگ و اخلاق بورژوایی در جامعه بر پتانسیل بالقوه آنها می چربد و در نتیجه، دست به عملی می زنند که خود در اصل خواهان برچیده شدنش هستند. این حالت حتی باعث دو رویی برخی از افراد در جامعه می گردد: به همین دلیل در میان مردم می بینیم که در بیرون از خانه دارای یک اخلاق و در داخل خانه خود دارا اخلاقی دیگرند. هرچه جامعه عقب افتاده تر باشد و اختناق بر آن بیشتر حاکم باشد، این دو رویی اخلاق و رفتار هم بین مردم بیشتر و عمیق تر می گردد. مثلاً در جامعه ما در میان مردان اقشار نسبتاً مرفه تا مرفه جامعه بیش از بقیه اقشار متداول است که در جلوی دیگران از زن خود تعریف و تمجید می کنند، اما در خانه خود با همان زن با خشونت و توهین رفتار می نمایند. در حالی که مردان طبقه ممتاز جامعه ما عموماً این رفتار دوگانه را با زن خود ندارند، این طرز رفتار در میان طبقه متوسط بسیار معمول و عادی است و ابعاد آن حتی اقشاری از طبقه کارگر را هم دربر می گیرد. به عبارت دیگر فرهنگی که طبقه حاکم بر جامعه اعمال می کند، بیشترین تأثیر خود را بر اقشار متوسط می گذارد، در حالی که قشر ممتاز طبقه حاکم خود از آن تا حد زیادی مصون می ماند. دلیل آن هم بسیار ساده است: فرهنگ و اخلاق حاکم می باید مترادف با میزان ستم طبقاتی باشد. هرچه فرهنگ و اخلاق فسادتر باشد، ابعاد ستم اقتصادی و اجتماعی و قانونی این ستم طبقاتی گسترده تر و عمیق تر می باشد.

توده مردم ستمکشی که راه به جایی ندارند، به عبارت دیگر به جان همدیگر می افتند و در وهله اول گلو نزدیک ترین و ضعیف ترین عناصر اطراف خود را (زن، دختر) می گیرند. از این رو است که حتی کارگران پیشرو و افراد روشنفکر و چپی جامعه ما هنوز نمی توانند این فسادهای اخلاقی جامعه بورژوایی را با وجود تشخیص و علم به آنها، از خود بزدایند. این باعث می شود که در اجتماع از خود یک رفتار را نشان داده و در خانواده و به دور از انظار عمومی، رفتاری صد و هشتاد درجه متفاوت داشته باشند. این برخورد ریاکارانه البته مختص به رفتار با زنان نیست، بلکه در زمینه های دیگر زندگی نیز همین طور است. مثلاً عموماً کاسبکاران، دلالان و فروشندگان کوچک، از

زبان گرم و نرمی برخوردار بوده و به آسانی و بدون احساس شرمندگی، سر انسان کلاه می گذارند.

مجموعه این فرهنگ که از ستم نظام حاکم سرچشمه گرفته، به فرهنگ و اخلاق خرده بورژوازی معروف است. خرده بورژوازی برای رسیدن به اهداف خود چند فرمول سرانگشتی دارد که همه در اصل یک هدف نهایی را دنبال می کند: سود بلادرنگ! خرده بورژوازی قشری است در حال زیگزاک زدن و در حالی که دو طبقه بورژوا و کارگر دانم در حال زورآزمایی با هم در جامعه هستند، خرده بورژوازی هم دانماً از چهره انقلابی به ضدانقلاب و بالعکس موضع عوض می کند، منوط به این که طبقه ای زورآزمایی دست بالا را داشته باشد. خرده بورژوازی برای رسیدن به مرحله بورژوازی اقتصادی، از هیچ چیز رویگردان نیست و از همه گونه نیرنگ و فریب و زیرکی که در کیسه دارد استفاده می کند، اما در عین حال، با جامعه ای از انسان ها هم در تماس است و که در مقاطع انقلابی به آنها نیاز دارد و برای حفظ آبروی خود مجبور است، این خصلت را پنهانی به کار گیرد. در جامعه هر چه مبارزات حق طلبانه و دموکراتیک و انقلابات کارگری بیشتر صورت گیرد، این خصلت خرده بورژوازی بیشتر تضعیف می گردد. دورانی که رژیم بورژوازی حاکم قدرت بیشتری داشته و انقلابات و مبارزات طبقه کارگر و توده مردم را سرکوب می کند، این اخلاقیات خرده بورژوازی هم شدت پیدا کرده و در میان هرچه بیشتر اقشار مختلف مردم متداول می گردد.

کارگران و روشنفکران چپی که دارای این اخلاق ریاکارانه هستند، در اصل به همین قشر خرده بورژوا تعلق دارند. یعنی با وجود این که در افکار خود از بورژوازی بریده اند، ولی از فرهنگ آن نتوانسته اند فاصله بگیرند. یکی از خصلت های خرده بورژوازی در پی منافع فوری و لحظه ای بودن است که برخلاف بورژوازی به طرح برنامه و نقشه دراز مدت برای رسیدن به اهداف خود، اهمیت نمی دهد. برای مثال رستوران ها و غذاخوری های موجود در ایران است که وقتی تازه باز می شود، همیشه غذا و سرویس از همه نظر خوب است، اما به محض این که به اصطلاح مشتری های خود را جلب کرد، کیفیت همه سرویس به ناگاه پایین می آید. این طرز تفکر پول درآوردن، همان در پی منافع لحظه ای بودن است که باعث می شود، این سرمایه دار کوچک حتی منافع دراز مدت خود را نبیند. این وضع در سایر زمینه ها هم صدق می کند.

اتفاقاً برخوردهای فرصت طلبانه از یک سو و برخوردهای فرقه گرایانه از سوی دیگر که در میان برخی جریانات چپ متداول است نیز از همین طرز تفکر کوتاه بینانه و خرده بورژوازی ناشی می گردد که به دنبال نتیجه فوری هستند. مثلاً در تبلیغات این جریانات چپی، می بینیم که معتقدند که به محض انقلاب کارگری، تمام بقایای اقتصادی و اجتماعی نظام سرمایه داری به طور جادویی و خود به خودی از بین رفته و از فردای آن روز سوسیالیزم به شکلی کامل بر جامعه مستولی می شود. این دید ایدئالیستی، ناشی از همان دیدگاه کوتاه بینانه خرده بورژوازی است که می خواهد همه چیز آسان و سریع و بدون زحمت و در دسر انجام گیرد و از آن بدتر این که معتقد است که خود (سازمان/حزب) ش بهتر از هر جریان دیگری قادر است سوسیالیزم را فردای روز انقلاب پیاده کند.

اما هم زمان، در همین جامعه فاسد بورژوازی، عناصر پیشروی کارگر و روشنفکران انقلابی هستند که با تئوری های مارکسیست انقلابی کاملاً آشنایی داشته و در عین حال که در چنین جامعه ای به سر می برند، اما توان مبارزه فرهنگی را نیز با فرهنگ تحمیلی حاکم دارند. این عناصر که در ابتدا از نظر تعداد در اقلیت قرار دارند، نه تنها از آموخته های خود برای بارورسازی پتانسیل بالقوه خود استفاده می کنند، بلکه توان یافتن راه حل را برای تبدیل آن به پتانسیلی بالفعل هم دارند. این عناصر سپس در صحنه مبارزات سیاسی توان کار کردن با بقیه طبقه کارگر را داشته و می توانند آگاهی طبقه کارگر را در مبارزات دموکراتیک و طبقاتی اش با رژیم بالا برند. این ها سپس پتانسیل رهبری طبقه کارگر را نیز پیدا کرده و ضمن بالا بردن آگاهی طبقاتی و سیاسی طبقه کارگر آنها را برای مبارزه و انقلاب آماده می کنند.

در چنین روندی است که طبقه کارگر کم کم با آن پتانسیل بالقوه ای که از آن یاد کردیم در خود آشنا می شود. بردن این پتانسیل از مرحله بالقوه به بالفعل، بسیار تدریجی و منوط به شرایط و جو سیاسی رشد می کند. مثلاً طبقه کارگر در مرحله اول شناخت از دشمن طبقاتی خود، متحد می شود و دست به انقلاب می زند. رژیم را سرنگون می کند و اگر رهبری انقلابی داشته باشد (مثل انقلاب اکتبر در شوروی)، دولت کارگری را روی کار می آورد و از آنجا به جنگ با اقتصاد، سیاست و فرهنگ بورژوازی می رود. در این راستا هدف برچیدن زمینه و ریشه ستم انسان بر انسان است. در این مرحله از انقلاب اگر چه اختلاف فاحشی در طرز برخورد افراد در جامعه دیده و احساس می شود (مثل اوایل انقلاب ۵۷ در ایران) اما برچیدن تمام بقایای اخلاق بورژوازی و خرده بورژوازی متداول در جامعه که با خلق و خوی انسان ها در آن جامعه پیوند خورده است، کاری سخت و دراز مدت است.

از این رو است که طبقه کارگر تنها متحد زنان در مبارزات رهایی بخششان، می باشد. زیرا تنها طبقه ای است که می تواند، اساس نظام سرمایه داری را که متکی و استوار بر ستم انسان بر انسان است، برچیند. در نظام سوسیالیستی، از آن جایی که سیادت هیچ انسانی (اعم از زن و مرد) بر انسان دیگر، نه تنها منافع طبقه کارگر را تأمین نساخته، بلکه به این نظام و انقلاب آسیب می زند، زمینه ای برای ستم جنسی باقی نمی ماند. طبقه کارگری که این انقلاب را می کند، خود شامل مردان و زنان جامعه است. به این ترتیب است که ستم جنسی، ریشه در جنسیت نداشته و زنان می توانند از نیروی طبقه کارگر برای پیشبرد اهداف رهایی بخش خود استفاده کنند.

اما همان طوری که اشاره شد، برچیده شدن فرهنگ بورژوازی از درون جامعه ای که تازه انقلاب کرده، حتی با وجود دولت کارگری بر مسند قدرت، کار ساده ای نیست و به طور خود به خودی صورت نمی گیرد. برای پاکسازی جامعه از فساد اخلاقی به ارث برده از جامعه بورژوازی، لازم است که نیروهای انقلابی و مبارز، خود همواره در صحنه سیاسی اجتماع حضور داشته و در کلیه موارد نقش فعال داشته باشند. این به خصوص شامل حال زنان مبارزی می شود که خواهان برچیدن تبعیض و ستم جنسی هستند. در درجه اول حضور زنان پا به پای مردان در کلیه امور سیاسی و اجتماعی، خود یکی از عوامل مرعوب کردن افکار پدرسالاری است. دیگر این که این زنان با داشتن

اگرچه مسائل دموکراتیک هر قشر از جامعه می باید در نهایت با همت و مبارزه و در صحنه اجتماع قرار گرفتن خود آنها حل گشته و ستم وارد بر آنها را تنها از طریق مبارزات خود آنها می توان برچید، اما از آنجایی که رهبری طبقه کارگر تنها پشتیبان واقعی و تنها بدیل قدرت در برابر بورژوازی می باشد، مسئولیت همه گونه پشتیبانی از مبارزات دموکراتیک اقشار تحت ستم جامعه به عهده اش می افتد.

به این دلیل است که نه رهبری طبقه می تواند به جای مبارزات دموکراتیک این اقشار، این حقوق را صرفاً به آنها عطاء نماید نه می تواند نیاز آنها را نادیده گرفته و از کمک و پشتیبانی آنها روی گرداند

دیدگاه مارکسیزم در رابطه با ستم بر زن

در مارکسیزم توجه به مسئله ستم بر زن اولین بار توسط انگلس در کتاب "منشاء خانواده" اش در یک تحلیل دیالکتیکی از تاریخ مطرح گردید. انگلس در آن کتاب به تشریح اوائل دوران مالکیت خصوصی پرداخته و توضیح می دهد که مالکیت خصوصی باعث از بین رفتن زندگی قبیله ای شد. در زندگی قبیله ای زنان و مردان به طور مساوی در کار تولید اجتماعی و بهره برداری سهم بودند، اما با پیدایش مالکیت خصوصی، در درجه اول پدیده خانواده شکل گرفت. "خانواده" برای این به وجود آمد که از مالکیت خصوصی دفاع کند. در روند شکل گیری خانواده به شکلی که ما می شناسیم، زن حضور مستقیم خود را در تولید اجتماعی از دست داده و تبدیل به "ملک" شوهر گردید.

پیش از پیدایش مالکیت خصوصی، این مادر بود که در رأس خانواده (در شکل قبیله ای آن) قرار داشت و فرزندانش نام او را به ارث می بردند. با پیدایش خانواده در دوران مالکیت خصوصی، زن این نقش خود را نیز در جامعه از دست داد و فرزندانش با به ارث بردن نام پدر، اموال او را نیز به ارث می بردند و مادر در این میان نقشی نداشته و چون برده ای اسیر زندان خانواده گشت و به این ترتیب کلیه حقوق انسانی و اولیه خود را از دست داد. پدر به خاطر اموال خصوصی اش، خود در رأس خانواده قرار گرفته و به این ترتیب پدرسالاری آغاز و تبعیض نسبت به زن اعمال گردید.

به این دلیل در مارکسیزم، ستم بر زن کارگر را ستم "مضاعف" می نامیم، زیرا این که در جامعه سرمایه داری، طبقه کارگر (اعم از زن و مرد) مورد ستم طبقاتی قرار می گیرد که بحثی ندارد، اما زنان کارگر علاوه بر این تحت ستم جنسی هم قرار می گیرند. به عبارت دیگر، زنان علاوه بر ستم طبقاتی، به صرف زن بودن خود، یک بار دیگر هم تحت ستم اقتصادی قرار می گیرند و برای کار مساوی از دستمزدی پایین تر برخوردار می شوند و یا کار در جوامع سرمایه داری (به خصوص جوامع عقب نگه داشته ای مثل ایران)، بر حسب جنسیت تقسیم و دستمزد هم بر حسب جنسیت تعیین می گردد. در پایین به نمونه هایی از نظرات انگلس در "منشاء خانواده" اشاره می کنیم:

نمونه اول دقیقاً نشان می دهد که پیش از مالکیت خصوصی، چگونه روابط مردان و زنان آزاد بود و زنان از همان آزادی و حقوقی برخوردار بودند که مردان (اگر نکوییم که زنان به خاطر نقش اجتماعی خود از حقوق برتر و بیشتری برخوردار بودند: «...ادبیات کلاسیک کهن مملو است از اثرات شرایطی که در

تشکیلات خود، می توانند به طور سیستماتیک از دولت کارگری تقاضای کمک های مادی و ابزاری کرده و در سراسر کشور به یکی از عوامل ستم جنسی که همان ناآگاهی زنان خانه دار و کارگر عقب افتاده نسبت به مسائل سیاسی و حقوق دموکراتیک خود است، پایان بخشند. گذاشتن سمینارها، جلسات و گفتگو با زنان در سطح وسیع و با کمک تبلیغات، به سرعت جو را به نفع زنان تغییر خواهد داد. هرچه آگاهی زنان ما در تمام سطوح و اقشار جامعه در رابطه با مسائل سیاسی و اجتماعی بالا برود و هرچه تعداد زنان بیشتری از حصار کار خانه و مشاغل ساده بیرون آمده و در جامعه مطرح گردند و هرچه تعداد بیشتری از زنان در تولید اجتماعی و امور سیاسی فعال تر گردند، امکان برخوردهای پدرسالاری مردان در خانواده و اجتماع کمتر می شود. وقتی تبلیغات در رابطه با حقوق دموکراتیک زنان بیشتر و گسترده تر صورت گیرد و دولت کارگری از آن حمایت کند، به سرعت تغییر اخلاق مردان در جامعه می آفرید.

نتیجه این که انقلاب سوسیالیستی ای که به دست و همت طبقه کارگر صورت می گیرد، تنها شرایط مساعدی است که می تواند از مبارزات زنان حمایت کند. پس از سرنگونی نظام سرمایه داری و روی کار آمدن دولت کارگری، این دولت تنها می تواند به زنان در رابطه با هدفشان کمک کند و آنها را به هدف نهایی اشان برساند، ولی نمی تواند خود این تغییر را به وجود آورد. لذا این خود زنان هستند که باید از شرایط مساعد برای کار سازماندهی شده خود به منظور برچیدن کلیه افکار و فرهنگ بورژوازی در زمینه تبعیض و ستم جنسی استفاده نمایند. این تنها راه مبارزه فعال برای کسب یک تغییر عینی و واقعی در زندگی زنان ما است.

آیا همه جریانات چپ یک موضع را راجع به مسئله ستم بر زن دارند؟

مسئله مبارزه با تبعیض و ستم جنسی از طرف جریانات چپ عمدتاً با سه برخورد روبرو است: یکی توسط جریانات فرصت طلب که از مسئله زن و رویدادهای تاریخی و روزمره آن به عنوان منبعی برای تبلیغات خود استفاده کرده و در این راستا هدفشان ارائه برنامه ای انقلابی برای میسر کردن هر چه بهتر راه مبارزات زنان نیست، بلکه صرفاً با شعارهای پر آب و تاب و با ساختن بهشتی رویایی که به محض به قدرت رسیدن آنها در برابر زنان پیدار خواهد شد، صحبت می کنند.

دیگری جریانات فرقه گرا می باشند که کلاً به این مسائل بهایی نمی دهند و معتقدند که مسائل دموکراتیک بعد از انقلاب بلافاصله و به طور خود به خود حل گشته و کلاً مسائلی مانند مسئله زنان، اقلیت های ملی... و نظیر این ها را در ارتباط با فعالیت سیاسی نمی بینند و معتقد هستند که وظیفه آنها تمرکز برای روی مسائل سیاسی و طبقاتی است.

دید سومی هم هست که معتقد است، تمام این مسائل مانند حلقه های یک زنجیر به هم متصل بوده و در ارتباط با هم هستند. نیروهای انقلابی و پیشتاز طبقه کارگر که نقش رهبری طبقه کارگر و انقلاب را به عهده دارند، در عین حال مسئولیت همه گونه پشتیبانی، چه پیش از انقلاب و چه بعد از آن، از کلیه نیروهای مبارز اقشار تحت ستم جامعه را به عهده دارند.

شرایط طبیعی، بلکه بر شرایط اقتصادی مبتنی بود. همین غلبه مالکیت خصوصی بر مالکیت اشتراکی است." (منشا خانواده [http://www.marxists.org/farsi/archive/marx/ind\(ex.htm](http://www.marxists.org/farsi/archive/marx/ind(ex.htm))

سارا قاضی
۲۶ ژانویه ۲۰۰۶



زنان کارگر و رویدادهای اخیر

مبارزات سندیکالیستی رانندگان شرکت واحد برای مطالباتی پیش پا افتاده همچون پرداخت کامل درآمدها منتهی به حمله شبانه مأموران رژیم به خانه این رانندگان و ضرب و شتم و دستگیری و بازجویی زنان و فرزندان این رانندگان گردید.

نیمه های شب، آنگاه که همه محل در خواب بودند، عده از "منکرات" به خانه یکی از رانندگان حمله برده و بدون داشتن حکمی از دادگاه، وارد خانه شده و بالای سر چند تن زن و عده کودک رفته و با خشونت روی آنها را پس زده و به تعیین هویت پرداختند. وقتی پدر خانه را نیافتند، زن او و زنان رانندگان دستگیر شده دیگر را به همراه کودکان خردسالشان با ضرب و شتم و توهین به بیرون از خانه کشانده و با ماشین راهی "منکرات" کردند. در ابتدا حدود ۲۰ نفر نفر رسید. در پی بودند، ولی در آخر تعدادشان به بیش از صد سروصدا و شیون از روی ترس کودکان، اهالی محل بیدار شده و به

حقیقت قبل از یکتا همسری در میان یونانیان و آسیایی ها وجود داشته است که در آن شرایط، یک مرد نه تنها با بیش از یک زن مقاربت می کرد، بلکه یک زن هم با بیش از یک مرد مقاربت می کرد، بدون این که رسوم مقرر را نقض کنند... و "به همین ترتیب فرزندان مشترکشان میان تمام آنها مشترک بودند."»

سپس در دوران مالکیت خصوصی: "بدین طریق ازدیاد ثروت، از یک جانب به مرد موضعی برتر از زن در خانواده می داد و از جانب دیگر انگیزه ای برای استفاده از این موضع مستحکم شده به مرد می داد تا ترتیب سنتی توارث را به نفع فرزندان خود عوض کند. اما این امر، تا زمانی که نسب بر مبنای حق مادر بود، غیر ممکن بود. از این رو، این ترتیب باید منسوخ می شد و منسوخ هم شد." و "تشخیص نسب از طریق خط زن و حق توارث از طریق مادر، منسوخ شده و تبار مرد و حق توارث از طریق پدر برقرار گشت."

"برافتادن حق مادری، شکست جهانی تاریخی جنس مونث بود. مرد فرمانروایی خانه را نیز به دست آورد؛ زن تنزل مقام یافت، برده شد، بنده شهوت مرد و ایزاری صرفاً برای تولید فرزندان، این موضع تنزل یافته زن که به خصوص در میان یونانی های عهد نیم خدایان و از آن هم پیشتر عهد کلاسیک به چشم می خورد، به تدریج بزرگ شده و آراسته گشته و تا اندازه ای در لفاف شکل های ملایم تری پیچیده شد، اما به هیچ وجه از بین نرفت."

"اولین اثر حکومت مرد...در...خانواده پدرسالار نشان داده می شود." و "صفت اصلی آن...چند همسری نیست، بلکه در سازماندهی تعدادی افراد تحت تقید و آزاد، در یک خانواده تحت قدرت پدرسالارانه رئیس خانواده است. این رئیس خانواده، در شکل سامی، به صورت چند همسری زندگی می کند. افراد تحت تقید، یک زن و چند فرزند دارند و هدف تمام سازماندهی، نگهداری رمه و گله در یک منطقه محدود است." ویژگی های اساسی، ترکیب افراد تحت تقید و قدرت پدرسالارانه است. به همین سان خانواده دومی شکل کمال یافته این نوع خانواده است. لغت فامیلیا از ابتدا به معنای آرمان فیلیستین مدرن ما که ترکیبی است از تظاهر به احساساتی بودن و ناسازگاری خانگی، می باشد. در میان رومی ها در ابتدا حتی به یک زوج مزدوج و فرزندان آنها اطلاق نمی شد، بلکه فقط به بردگان اطلاق می گشت. فامولوس به معنای برده خانگی و فامیلیا به معنای تمامیت بردگانی است که متعلق به یک فرد هستند. حتی در زمان گیوس، فامیلیا (یعنی ارثیه) بر مبنای وصیت و اگذار می شد. این اصطلاح توسط رومی ها اختراع شد تا یک ارگانیزم اجتماعی نوین که رئیس آن زن و فرزندان و تعدادی غلام تحت قانون پدرسالارانه رومی با قدرت مرگ و زندگی بر تمام آنها در اختیار داشت را تشریح می کند. مارکس اضافه می کند که: «خانواده نوین نه تنها نطفه بردگی (بندگی) بلکه نطفه سرواژی را نیز در خود دارد. زیرا از همان ابتدا به خدمات کشاورزی مربوط است و در خود به صورت مینیاتور، شامل تناقض هایی است که بعداً در یک سطح وسیع در جامعه و دولتش تکامل می یابد.»»

"یکتا همسری به هیچ وجه ثمره عشق جنسی فردی نبود و به آن مطلقاً کاری نداشت. این اولین شکل خانواده است که نه بر

بیرون ریختند تا شاهد آن همه خشونت و قصی‌القلبی این افراد باشند که حتی به کودک چند ساله هم رحم نمی‌کردند.

در "منکرات" این زنان و کودکان را تا صبح در اطاقی سرد، بدون آب و غذا و زیرانداز و حتی بدون حق استفاده از دستشویی گذاشتند. به طوری که کودکان قادر به نگهداشتن خود نبودند.

آن چه در بالا آمد، داستانی است که کمابیش همه شنیده‌اند. تا کنون عده‌ای از رهبران سندیکای رانندگان شرکت واحد دستگیر شده و عده‌ای مجبور به زیرزمین رفتن گشته‌اند. رژیم برای دستگیری آنان که پنهان شده بودند، زن و فرزندان خردسال این رانندگان را با ضرب و شتم تمام و آسیب‌رسانی به آنها دستگیر کرده و برای بازجویی می‌برند. این در حالی است که مأموران رژیم حتی برای این کار خود، حکم دادگاه هم نداشتند و بالاخره این در حالی است که این زنان و کودکانشان را در طول حبس غیرقانونی بدون کوچکترین امکانات (خوراک، زیرانداز گرم، دستشویی) گذاشتند.

همه اینها برای پاره‌ای مطالبات پیش‌پا افتاده دموکراتیک و سندیکالیستی بوده است! مطالباتی نظیر دریافت کامل حقوق. در حالی که این کارگران موكداً خواهان برخی حقوق خود شده و مکرراً بیان کرده بودند که این مبارزات سیاسی نیست، باز هم رژیم به آنها حمله و عده‌ای را دستگیر کرد، تا حدی که بقیه مجبور به پنهان کردن خود شدند! در حقیقت، این رژیم است که با برخورد غیردموکراتیک خود، موضوع را سیاسی کرده نه کارگران شرکت واحد.

بزرگترین تجربه عملی و مفیدی که تا کنون از رویدادهای اخیر می‌توان کسب کرد، این است که در کشور ما مبارزات دموکراتیک از هیچ نوعی (حتی سندیکالیستی آن) معنی ندارد. در کشوری که دیکتاتوری و اختناق حاکم است، کوچکترین مبارزه دموکراتیکی منجر به لرزاندن پایه‌های رژیم گشته و لذا رژیم آن را تحمل نمی‌کند و کوچکترین مطالبه دموکراتیک منجر به حمله رژیم شده و خواه ناخواه به مبارزه‌ای سیاسی تبدیل می‌گردد. پس در کشور ما در حقیقت فرقی میان مبارزات سندیکالیستی و سیاسی وجود ندارد و ما نمی‌توانیم به شکل کلاسیک این مبارزات در اروپا نگاه کنیم و از شرایط و زمان خاص هر کشور به طور کلی صرف نظر نماییم.

نکته قابل ملاحظه دیگر اینکه ما باز هم در عمل شاهد قرار گرفتن زنان و مردان کارگر در کنار هم برای مبارزه و مقابله با رژیم بودیم. به عبارت دیگر هرگاه رو در رویی با نظام و رژیم ستمگرش پیش می‌آید، زنان کارگر در صف مردان کارگر قرار می‌گیرند و مبارزات شکل طبقاتی می‌یابد. این صف بندی در مقابل رژیم، حرکتی است طبیعی که از جایگاه طبقاتی می‌جوشد. یعنی در مقابل زنان و مردان زحمتکش و کارگر ما مهمترین و بزرگترین دشمن، رژیم است که نماینده طبقه حاکم و ستمگر می‌باشد. هیچ ستم دیگری ماقبل این ستم (ستم طبقه حاکم) قرار نمی‌گیرد و قبل از این که زنان و مردان طبقه کارگر برای حل مسائل بین خود و تبعیض جنسی بخواهند صف آرای کنند، در مقابل این دشمن مشترک با هم متحد می‌گردند.

دقیقاً همین روند هم در مورد مبارزات اجتماعی زنان برعلیه ستم جنسی صدق می‌کند و به این دلیل است که مردان طبقه کارگر را همچون زنان طبقه کارگر، بهترین متحدان زنان در مبارزات رهایی بخششان می‌سازد.

همسران رانندگان دستگیر شده یا فراری در چند مورد ماهیت مترقی و آگاه خود را در عمل به اثبات رساندند: آنان در هنگام حمله

مأمورین رژیم به خانه اشان و سپس در پی دستگیری و مورد بازجویی قرار گرفتنشان در "منکرات" و اوین با کمال شهامت و جسارت، بسیار خوب عمل نمودند. همسران این رانندگان که خود سندیکالیست نبوده و با وجود این که برخی از آنها اصلاً شاغل نبوده و درآمدی ندارند، با این وجود در طول بازجویی‌ها با رشادت تمام مقاومت کرده و در بیانات خود نه تنها از حرکت شوهرانشان به عنوان حرکتی مفید برای کل کارگران سندیکا دفاع کردند، بلکه از بقیه هم خواسته‌اند که به آنها بپیوندند.

به عبارت دیگر این زنان در عین حال که بر اثر این رویدادها در نهایت تنگدستی قرار داشتند، تصمیم گرفتند که با آگاهی و با برخوردی بسیار مترقی هم از پس بازجویی برآیند و هم اهداف سندیکای رانندگان را با پشتیبانی از شوهران خود، تبلیغ و ترویج کنند، اما به هیچ وجه اشاره‌ای به وضعیت زندگی شخصی خود و مشکلاتشان بر اثر نبودن شوهر ننمایند.

در نتیجه بر اثر برخوردهایی که بین این زنان با رژیم پیش آمد، همبستگی بین این رانندگان و خانواده‌های آنها باز هم محکم‌تر شد. این پدیده‌ای است که ما در تاریخ بارها تجربه کرده‌ایم. از جمله در زمان ماگارت تاجر نخست وزیر پیشین انگلستان، ما شاهد بودیم که وقتی معدنچیان آن کشور دست به اعتصاب زدند و سپس مورد حمله رژیم تاجر قرار گرفتند، همسران معدنچیان به خیابان‌ها ریخته و در مبارزه به شوهرانشان پیوستند.

در وضعیت کنونی ایران هم این همبستگی همسران سندیکالیست‌های شرکت واحد با آنها و فراخوان دانشان به سایر کارگران، باعث ایجاد همبستگی خاصی بین خانواده‌های کارگری با این زنان خواهد شد و این، به نوبه خودش جو همبستگی همه جانبه‌ای را در سطح جامعه ایجاد می‌کند. به این دلیل حضور فعال این زنان در این مرحله می‌تواند بسیار تعیین‌کننده باشد.

نقش این زنان در صورت ادامه مبارزات هم می‌تواند در جهت‌گیری آن به رانندگان کمک بسیار کرده و حتی تعیین‌کننده باشد. به عبارت دیگر چنانچه مبارزات بوسیله خود سندیکالیست‌ها چه از داخل زندان و چه از بیرون ادامه یابد، فعالیت همسران آنها به همین نحو که تا کنون پیش‌رفته، می‌تواند به ایجاد همبستگی بین سایر اقشار کارگری با این سندیکالیستی‌ها و از آن هم فرا تر در ایجاد همبستگی در سطح جامعه، بسیار موثر باشد. دلیل آن نیز این است که کلاً وقتی زنان به این گونه مبارزه و مقاومت دست می‌زنند، در روحیه کل جامعه تأثیری خاص می‌گذارد و همبستگی عمومی بسیار سریع جلب می‌گردد.

لذا در این مرحله سازماندهی این زنان در کارهایی نظیر جمع‌آوری کمک‌های مالی، رفتن به جلوی زندان اوین، هماهنگی کاری بین خودشان و بسیج سایر خانواده‌های کارگر از اهمیت خاصی برخوردار است، چه زمانی که شوهرانشان هنوز در زندان هستند و چه زمانی که بیرون باشد.

در جمع بندی این رویدادها ما به یک نکته سیاسی بسیار قابل ملاحظه می‌رسیم و آن اینکه این مبارزه در حد خودشم مبارزه‌ای بسیار مهم بوده است. در واقع یکی از مهم‌ترین و موثرترین مبارزات کارگری از دوران انقلاب تا کنون. زیرا که این حرکت یک حرکت آگاهانه از جانب سندیکالیست‌های شرکت واحد، در دفاع از حقوق صنفی اشان بوده است.

در واقع مبارزه‌ای بوده است آگاهانه برای تحمیل حقوق دموکراتیک خود به رژیم که در نتیجه پیروزی، باعث تحمیل جوی از حقوق دموکراتیک کل جامعه بر رژیم می‌گردد.

ارزیابی درس های قیام بهمن ماه

مازیار رازی

اگر به یاد بیاوریم، در گذشته اپوزیسیون میانه رو و اصلاح طلبان خواستند این جو را با دفاع از گنجی که در زندان بود، بوجود آورند، چون فکر می کردند که دفاع از او می تواند، راهی در باز کردن جوی دموکراتیک تر در جامعه گردد که این طور نشد. البته برای این که سوء تفاهم نشود، ما در این جا یادآور می شویم که ما همیشه از کلیه مبارزات دموکراتیک فردی یا گروهی در مقابل رژیم دفاع می کنیم و در آن زمان هم از گنجی حمایت کردیم. منتهی این ربطی به نتیجه کار ندارد. ما در عمل دیدیم که آن مبارزات به نتیجه نرسید و دلیل آن هم نداشتن سازماندهی بود.

آنچه که مبارزات سندیکای رانندگان شرکت واحد را از سایر مبارزات متمایز می کند، داشتن رهبری و سازماندهی است که خود گویای مبارزه ای آگاهانه می باشد. از این رو وقتی رهبر اصلی آنها ساسانلو- دستگیر شد، حرکت نه تنها نخواستید که با شور بیشتری ادامه یافته و رهبران دیگری یافت و وقتی عده ای از این رهبران دستگیر شدند، باز هم حرکت ادامه یافته و کل سندیکا به پا خواست.

از این رو است که پیروزی این کارگران، پیروزی کل جامعه است و شکست آنها، شکست جامعه که به همراه خود، موجی از سرکوب و اختناق هر چه بیشتر را می آورد. لذا در حال حاضر، تمام افشار جامعه ایران، در این پیروزی ذینفع هستند. به این دلیل مبارزه سندیکای کارگران شرکت واحد از اهمیت خاصی در کل جامعه برخوردار است و باید مورد پشتیبانی هر چه تمامتر همه ما در ایران و خارج از کشور باشد.

اگر در این مقطع هنوز هستند کسانی که فکر می کنند نباید از این مبارزات حمایت کرد، شرایط را درست درک نکرده اند. چون در حال حاضر مسئله توازن قوا بین رژیم و توده مردم مطرح است و مرحله بعد به این امر بستگی پیدا می کند که کدام کفه سنگین تر باشد.

در حال حاضر، کفه توده مردم و کارگران نسبت به چند سال پیش سنگین تر شده است. اگر به خاطر بیاوریم حدود چهار سال پیش که کارگران جامکو و شادانپور در جلوی مجلس اعتصاب کردند، مورد حمله مسلحانه رژیم قرار گرفته و به گلوله بسته شدند. این بار اما با وجود این که مناطقی که کارگران شرکت واحد اعتصاب گذاشته بودند، به وسیله مأمورین رژیم بسته شده بود، ولی وقتی کارگران جمع شدند، زد و خورد شد، اما تیراندازی نشد. یا اگر این اعتصاب ۴ سال پیش یا قبل آن رخ می داد، هر کسی که دستگیر می شد، به اعدام محکوم می گشت. اما امروز رژیم این اندازه عقب نشینی کرده است. پس توازن قوا امروزه به نفع کارگران و کل جامعه است. در نتیجه این فرصتی است که نباید از دست برود و مهمترین راه دفاع از این دستاورد، امروز یکی ادامه مبارزه آگاهانه به وسیله سندیکالیست ها است و دیگری دفاع افشار مختلف مردم در جامعه در ابعادی هر چه وسیع تر از سندیکالیست های شرکت واحد می باشد.

۱۲ فوریه ۲۰۰۶

سارا قاضی



در چند هفته پیش دولت سرمایه داری تلاش کرده است که کمر کارگران اتوبوسرانی را بشکنند و با ارباب سایر کارگران افتراق را تشدید کنند. کارگران شرکت واحد به درستی درک کرده اند که تنها راه کسب حقوق اولیه سندیکالیستی، استفاده از ابزاری است که سرمایه داران را وادار به پذیرش آن می کند؛ یعنی سازماندهی اعتصاب موفقیت کارگران شرکت واحد در آزادی تمام زندانیان سیاسی شان؛ بازگرداندن تمام کارگران به سر کار و ایجاد یک سندیکای مستقل کارگری؛ توفیق تمام کارگران خواهد بود.

نسل جوان ایران پا بر عرصه مبارزات ضد سرمایه داری برای کسب دموکراسی و آزادی، نهاده است، و در یافته که ریشه تمام فلاکت ها، بیکاری ها، بی مسکنی ها و عدم آزادی و آسایش روحی و فکری، در نظام سرمایه داری ایران نهفته است.

اما، مهم تر از این تجارب عینی، درس های قیام بهمن برای جوانان و کارگران پیشرو و زنان ایران می تواند راه گشایی مبارزات دوره آتی آنها باشد. در ارزیابی قیام بهمن تنها نمی توان به «قیام» و مبارزات «قهرمانان» مردم علیه استبداد پهلوی اشاره کرد. در این امر تردیدی نیست که بدون از خود گذشتگی، مقاومت و مبارزه وسیع مردم ایران به ویژه کارگران و زحمتکشان، آن قیام به ثمر نمی رسید. اما، مسأله این جاست که آن قیام عظیم در مدت زمان کوتاه به شکست انجامید. رهبری قیام از دست کارگران، جوانان، ملیت ها ستمدیده و سربازان و نیروهای مسلح مردمی، خارج شد و به دست همان ساواکی های سابق و ارتش و پاسداران و سرمایه داران سپرده شد. در چنین وضعیتی و در آغاز ۲۷ سالگرد قیام بهمن ۱۳۵۷، بررسی درس های آن می تواند کمک در راستای مبارزات آتی کارگران پیشرو باشد.

ریشه های بحران اقتصادی

در واقع از بدو ادغام ایران در بازار جهانی سرمایه داری، بحران دانی اجتماعی گریبان گیر جامعه ایران گردید. این مسأله البته تنها ویژه ی ایران نبوده که شامل اکثر کشورهای واپس مانده می گردد. اما، در ایران از دوره قاجار اثرات ادغام آن در نظام امپریالیستی به وضوح دیده می شود. تحت فشار کشورهای امپریالیستی، به ویژه روسیه تزاری از شمال و بریتانیا از مرزهای شرق، دولت قاجار تحت استیلای مالی حکومت های امپریالیستی در آمد. سلاطین قاجار، برای رفع نیاهای مالی دولت و دربار، به ویژه در مورد ایجاد ارتش و وسایل جنگ های ایران- روس، مجبور به دریافت وام های کلان از سرمایه داران خارجی شده و در مقابل امتیازات اقتصادی کلانی به آنها اعطا کردند. بدین ترتیب راه برای سرازیر شدن کالاهای مصنوعی غرب به بازارهای محدود ایران باز شد. از سوی دیگر، دولت آغاز به فروش رساندن مناصب دولتی و املاک سلطنتی و خالصه به بازرگانان و ثروتمندان ایرانی کرد. در نتیجه، مالکیت خصوصی بر زمین رشد کرد و این تأثیر مستقیمی بر وخیم شدن وضعیت دهقانان گذارد. انقلاب مشروطه تحت چنین وضعیتی به وقوع پیوست.

شکست دولت تزار در جنگ ژاپن و روس و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، نیز در گسترش جنبش علیه دولت قاجار تأثیر گذارد.

سرنوشت تزاریزم در سال ۱۹۱۷ نقطه عطفی بود در مبارزات ضد استبدادی در ایران. پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روح نوینی در جنبش های منطقه دمید. اما از سوی دیگر دولت انگلستان را مصمم کرد تا در مقابل این جنبش ها (به ویژه تأثیر آن در هندوستان) به ایجاد حکومت های مرکزی قوی مبادرت کرده تا از گسترش جنبش

ها جلوگیری به عمل آورد. یکی از دستاوردهای آن در ایران تشکیل بیست سال اختناق «سیاه» رضاشاهی بود.

در شهریور ۱۳۲۰، با فرار رضاشاه و فروپاشی ارتش ایران، تحت تاثیر اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، بار دیگر گشایش هایی در ایران ایجاد گشت. در زمان کوتاهی، جنبش های ملیت های ستمدیده گرد و آذری علیه ستم ملی شکل گرفتند و به پیروزی هایی نیز دست یافتند. جنبش کارگران، به ویژه کارگران صنایع نفت، برای نخستین بار در تاریخ در سطح سراسری تحقق یافتند. اما، خیانت های بورکراسی شوروی به جنبش آذربایجان، آن جنبش را به شکست انجامید. سیاست های سازش کارانه «حزب توده» نیز جنبش کارگری را به کج راه برده و اعتصاب ها و مبارزات کارگری را به شکست انجامیدند. در پی آن، دست دولت برای حمله به جنبش کردستان و آذربایجان باز ماند.

اما راست روی های حزب توده (خواست اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی) و سپس «چپ» روی های آن (در مقابل جنبش ملی شدن نفت) به تهاپی حرکت هایی توده نی مردم ایران را مسدود نکرد، که «جبهه ملی» در رأس جنبش ملی شدن نفت قرار گرفته و ضربه مهلک را بر پیکر آن زد. در واقع جبهه ملی از جنبش «ملی» بیشتر هراسید تا از سلطنت! جبهه ملی بارها کوشید تا جنبش توده نی را پراکنده ساخته و به مطالبات خود از طریق زده و بند با دربار و بندبازی بین دولت های امپریالیستی، نایل آید. اما، این مانورهای عاقبت خود جبهه ملی را نیز فدا کرد. توده هایی که در ۳۰ تیر علیه سلطنت به پا خواسته بودند در ۲۸ مرداد دلیلی برای دفاع از حکومت مصدق نیافتند. کودتای ۲۸ مرداد، دوره ی تثبیت ارتجاع، در واقع نتیجه سیاست های اشتباه حزب توده و جبهه ملی بود.

در دوره ی پیشا قیام ۱۳۵۷، با قطبی شدن و تشدید بحران ساختاری سرمایه داری دوره ی شاه، تضادهای اجتماعی نیز حاد گشتند. زمینه اساسی بحران سیاسی آن دوره، بحران اشباع تولید سرمایه داری بود. به سخن دیگر، بخش های موجود تولید صنعتی با محدودیت های ساختاری مواجه شدند. تولید وسایل تولیدی (ماشین آلات اساسی تولیدی) اجازه توسعه نمی یافتند، تنها تولید متکی بر وسایل مصرفی بود (تولید کفش ملی، تیر آهن و غیره). تولید و سرمایه گذاری در کشاورزی نیز رو به کاهش مطلق می رفت. بیکاری ازدیاد یافته و فقرای شهری ناراضی افزایش یافتند. ناتوانی دولت شاه در مهار کردن بحران، منجر به فرار سرمایه شد. در نتیجه زمینه عینی برای قیام بهمن ۱۳۵۷ فراهم آمد.

بحران رهبری جنبش

رهبری قیام بهمن ۱۳۵۷ به چند علت به دست روحانیت افتاد. اول، در کل دوره اختناق بیست و چند ساله ی پس از کودتا، حکومت شاه به پراکنده نگه داشتن و متفرق کردن جنبش کارگری و نیروهای وابسته به آن توفیق حاصل کرده بود. برخلاف آن چه اپوزیسیون راست امروزه ادعا می کنند. هیچ یک از مخالفان رژیم از کوچک ترین آزادی بیان، سازماندهی و تجمع برخوردار نبودند. در صورتی که در مساجد و حسینیه ها بر روی مخالفان مذهبی باز بود. گرچه مخالفان مذهبی نیز قربانی دستگیری ها، شکنجه ها و اعدام ها توسط ساواک گشتند، اما این ها قابل مقایسه با سایر نیروهای اپوزیسیون نبود.

دوم، خرده بورژوازی، در اثر ادغام ایران در نظام امپریالیستی و به ویژه رشد مشخص سرمایه داری در دو دهه پیش از قیام بهمن، آسیب فراوان دیده و به مخالفان و معترضان سیاست های رژیم شاه تبدیل شده بودند. نفوذ روحانیت در درون این قشر سنتاً بسیار عمیق بوده و در نتیجه قادر به بسیج مخالفان علیه رژیم شاه شدند. در واقع پایه مادی آخوندها این قشر بودند که مسایل شان توسط عوام فریبی های روحانیت مبنی بر «عدالت خواهی» و «تساوی طلبی» اسلامی و تظلم جویی شیعه بر آورده می شد.

سوم، نبود رهبری جنبش کارگری و نقش مخرب حزب توده و جبهه ملی و اتحاد آنان منجر به تحمیل رهبری روحانیت بر جنبش

توده نی گشت. اما، مسبب اصلی استقرار و تثبیت موقعیت ضعیف و متزلزل اولیه رژیم، کجروی ها در سیاست های «سازمان چریک های فدایی خلق ایران» و «سازمان مجاهدین خلق ایران» بود. این دو سازمان که از اعتبار بسیاری میان جوانان و کارگران برخوردار بودند، به علت نداشتن برنامه مشخص مداخلاتی و ارزیابی صحیح از ماهیت واقعی رژیم خمینی، سر تعظیم در مقابل «روحانیت مبارز و مترقی» فرود آوردند و کل نیروهای جوان «چپ» را فدای ندانم کاری سیاسی خود کردند. اولی با به ارث بردن سیاست های استالینیستی تشکیل بلوک طبقاتی، رژیم را در ابتدا «ضد امپریالیست» و «متحد» طبقه کارگر معرفی کرد و دومی به عنوان یک سازمان خرده بورژوا در مقابل رژیم تمکین کرد.

برای نمونه، یک سال پس از قیام، در زمان انتخابات نخستین ریاست جمهوری، سازمان چریک های فدایی خلق، در نشریه کار شماره ی ۴۳، به جای تشکیل یک اتحاد عمل گسترده از صف مستقل کارگران و نیروهای انقلابی و مارکسیست، با انتشار رنوس «برنامه حداقل» و خالی کردن صحنه انتخاباتی، حمایت از مسعود رجوی را توجیه کرد. چند روز قبل از انتخابات نیز نماینده سازمان مجاهدین نیز به فرمایش «فقیه اعظم» کاندیداتوری خود را پس گرفت و کلیه «متحدان» کمونیست خود را خلع سلاح کرد! این گونه ندانم کاری های سیاسی منجر به ایجاد «فرصت طلایی» برای رژیم در سازماندهی و تدارک نیروهای ضدانقلابی علیه کارگران و نیروهای انقلابی گشت. «چپ روی» های این دو سازمان پس از این دوره نتوانست سیاست های اشتباه دوره اولیه آنها را خنثی کند و خود آنها نیز فدای اشتباهات گذشته گشتند.

البته در مرحله بعدی، نقش حزب توده در هم کاری نزدیک با هیئت حاکم «ضدامپریالیست»! تأثیرات مخربی گذاشته و رژیم را در «تمام سطوح» تقویت کرد. حزب توده بار دیگر نشان داد که در چالش های طبقاتی در کدام سنگر قرار می گیرد. بهای این «خدمات» به سرمایه داری ایران را، آنها نیز پرداختند.

چنان چه در آن دوره، گرایش سوسیالیزم انقلابی (مارکسیزم انقلابی) از حداقلی از نیرو در درون پیشروی کارگری برخوردار بود، از همان ابتدا در مبارزات پیرامون حقوق دمکراتیک شرکت کرده و رهبری مبارزات ضداستبدادی و ضدسرمایه داری را بدست گرفته و نقش تعیین کننده نی ایفا می کرد، انقلاب مسیر متفاوتی را طی می کرد.

ضرورت تشکیل حزب پیشتاز کارگری

گرچه در تاریخ، امکان پیروزی قیام ها و انقلاب ها علیه حکومت های مستبد وجود داشته، اما بدون یک حزب پیشتاز کارگری، مجهز به برنامه انقلابی، پیروزی نهایی تضمین نشده و نخواهد شد. قیام بهمن نمایانگر چنین واقعیت تاریخی ی بود. قیام توسط قشرهای ستمدیده مردم ایران و به ویژه کارگران صنعت نفت سازمان یافت. رژیم سرمایه داری شاه سرنگون شد. اما، از آنجایی که سازماندهی متشکلی وجود نداشت، رهبری انقلاب به دست یک گرایش ضدانقلابی دیگر، افتاد.

سرمایه داران و متحدان ملی و بین المللی شان برای به کج راه کشاندن انقلاب تدارک دیدند؛ در صورتی که نیروهای انقلابی که در رأس جنبش کارگری قرار گرفته بودند، چنین تدارکی را ندیدند.

بدیهی است که بدون تدارک سیاسی، تشکیلاتی و آموزشی، طبقه کارگر قادر به حفظ دستاوردهای خود نخواهد شد. چنین اقداماتی نیز تنها توسط یک حزب پیشتاز کارگری امکان پذیر است. حزبی که طی دوره ی از مداخلات مستمر در درون طبقه کارگر، اعتبار و اعتماد حداقل قشر پیشروی کارگری را به خود جلب کرده باشد.

برای توفیق درانقلاب آتی چنین درسی بایستی توسط نیروهای چپ کارگری در نظر گرفته شود. وظیفه کلیه نیروهای سوسیالیست انقلابی تشکیل یک اتحاد عمل «ضد سرمایه داری» همراه با تدارک ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری است. این تدارک بایستی از هم اکنون صورت پذیرد. زیرا که در دوره اعتلای انقلابی تنها نیروهایی که از پیش

قیام های بهمن ماه و پیامدهای آن

چنین سازماندهی را دیده باشند قادر به تأثیر گذاری و نفوذ در درون طبقه کارگر خواهند بود.

خیانت بورژوازی

در هر انقلابی بورژوازی با «ظاهر» متفاوتی برای تحمیل توده ها نمایان می شود. در قیام بهمن نیز بورژوازی ایران پس از قطع امید از رژیم شاه به شکل یک رژیم سرمایه داری دیگر، ملبس به جامه ی «روحانیت» ظاهر گشت. دیری نپایید که اکثریت مردم ایران به ماهیت واقعی رژیم سرمایه داری پی بردند. یکی از درس های قیام بهمن این است که کارگران پیشرو نبایستی تحت هیچ وضعیتی به هیچ یک از گرایش های بورژوازی اعتماد کنند. بورژوازی با هر لباسی که ظاهر گردد، هدفی جز خیانت به آرمان های توده های کارگر و زحمتکش نداشته و نخواهد داشت.

تزلزل خرده بورژوازی

گرایش های خرده بورژوا در هر انقلابی بین دو قطب اصلی جدل طبقاتی (پرولتاریا و بورژوازی) در نوسان اند. این «گرایش» مابینی که به ظاهری آراسته و «رادیکال» پا بر عرصه جدل طبقاتی می گذارد، به سمت و سوی طبقه نی که قدرت بیشتری را در نهایت به جنگ می آورد، می رود.

تجربه قیام بهمن نشان داد که بخشی از خرده بورژوازی به علت نبود یک سازمان سراسر انقلابی، به نیروی «ضربیت» ضدانقلاب تبدیل گشته و شکست انقلاب را تسریع کرد. تنها دهقانان فقیر، ملیت های ستمدیده و زنان و جوانان رادیکال از متحدان پرولتاریا هستند. سایر قشرها متزلزل خرده بورژوازی قابل اعتماد نیستند.

ناپیگیری گرایش «چپ»

قیام بهمن نشان داد که از سازمان های «رادیکال» خرده بورژوا که با به یدک کشیدن نامه ای «کمونیست»، «کارگر»، «خلق» و «فدایی» پا به عرصه حیات سیاسی می گذارند، و گاهی نیز از «پایه»ی اجتماعی نیز برخوردار شده و «شهادت» نیز می دهند، نمی توان توقع داشت که پیگیرانه و تا انتها بدون لغزش های «اساسی» در جبهه پرولتاریا باقی بمانند. داشتن «پایه اجتماعی» و اعطای «شهادت» و «از خود گذشتگی»، گرچه قابل تقدیرند، اما الزاماً مشی صحیح سیاسی را تضمین نمی کند.

این گرایش ها تا برش کامل از برنامه های ناروشن خرده بورژوایی و الحاق به صفوف کارگران پیشرو در راستای ایجاد حزب پیشتاز کارگری و پذیرش عملی برنامه سوسیالیسم انقلابی، به سیاست های زیگزاگ وار «چپ گرایانه» و «راست گرایانه»، همانطور که طی انقلاب اخیر بطور سیستماتیک انجام دادند، ادامه داده و نقش تعیین کننده و مؤثر در انقلاب آتی ایفا خواهند کرد.

۲۲ بهمن ۱۳۸۴

سندی را که در زیر مطالعه می کنید، اطلاعیه ایی است که توسط «حزب کارگران سوسیالیست» به تاریخ ۱۸ بهمن ۱۳۵۸، در نشریه «چه باید کرد» به مناسبت اولین سالگرد قیام بهمن انتشار یافت. این سند به عینه نشان می دهد، علی رغم این که اکثریت جریانات استالینیست به دنبال روحانیت افتاده بودند، تعدادی اندکی از مبارزان به ماهیت ارتجاعی روحانیت پی برده و به افشای ماهیت ارتجاعی بورژوازی تازه به قدرت رسیده، پرداخته بودند.



یک سال از قیام با شکوه، خیره کننده و عظیم زحمتکشان ایران می گذرد. در بهمن ۵۷، کارگران، نیمه پرولترها، تهیدستان شهری، زنان، روشن فکران و جوانان انقلابی به طور مستقیم در سرنوشت خویش و سازمان تاریخ ایران دخالت کردند. قیام حماسی زحمتکشان از برخورد مسلحانه سربازان گارد شاهنشاهی و نظامیان مرتجع از یک سو و همافران و مردم ستمدیده تهران از سوی دیگر آغاز شد و به یکی از بزرگترین حرکات مسلحانه و قیام های مردم تمامی تاریخ منتهی گردید. این قیام با شکوه سلطنت و نظام پوسیده و متعفن پادشاهی را به زباله دان تاریخ افکند، رژیم سرسپرده و خائن بختیار را واژگون کرد و تلاش او را در رسیدن به توافق با سلسله مراتب مذهبی بی اثر کرد. در فاصله ده روزه بازگشت خمینی به ایران تا پیروزی قیام در ۲۲ بهمن، سلسله مراتب مذهبی و دولت منتصب خمینی، یعنی دولت بازرگان تمامی تلاش خود را به کار گرفت تا به گونه ای به مصالحه با بختیار دست یابد. اما کل مذاکرات با قیام مردم زحمتکش- قیامی که یکسره از عهده کنترل هر دو طرف خارج بود- نقش بر آب شد.

قیام ۲۱-۲۲ بهمن به دنبال ماه ها مقابله رو در روی مردم بی سلاح با یکی از مدرن ترین ارتش های منطقه و جهان به پیروزی توده ها ختم شد. رژیم شاه و بختیار که توسط تمامی نیروهای امپریالیستی و بورکراسی شوروی و چین حمایت می شد، در مقابله روزمره با بسیج عظیم چند میلیونی تهیدستان شهری و اعتصاب عمومی کارگران و زحمتکشان ایران از هم پاشید. ستمدیگان تمام جهان از روش های مبارزاتی، بسیج های با شکوه مردمی و عاقبت قیام مسلحانه یکتا و درخشان زحمتکشان ایران بسیار آموخته اند و باز هم از تداوم انقلاب ایران خواهند آموخت.

قیام بهمن ماه گذشته علی رغم بسیج چند میلیونی زحمتکشان، نقش آشکارا تعیین کننده سازمان های مسلح - خاصه چریک های فدایی خلق - و علی رغم جنبه اساسی شرکت کارگران و اعتصاب درخشان آنان، به حکومت کارگران و دهقانان ایران منتهی نشد. پیامد این قیام تخریب کامل بورژوازی، از میان رفتن ارتش ضد مردمی، آزادی ملیت های ستمدیده، زنان، رفع استثمار از کارگران، تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر نبود، قیام به اقتصاد با نقشه، به رفاه عمومی، به رشد سریع اقتصادی، به قدرت یافتن شوراهای کارگری و دهقانی ختم نشد. برعکس، قیام پیامدهای غم انگیز داشت. یک ماه پس از آن در سنجش کشتار پیشمرگان و انقلابیون کرد و مردم بی دفاع شهر آغاز شد. دو هفته پس از آن حمله به حقوق زنان انجام گرفت. دو ماه پس از آن فرماندهان ارتجاعی ارتش شاه بر رأس کارها بودند، از سرمایه داران فراری التماس می شد که به وطن باز گردند. دولت در دفاع از زمینداران بزرگ به روی دهقانان فقیر و در دفاع از سرمایه داران به روی کارگران و کارگران بیکار شده اسلحه می کشید. ضدانقلاب سیاسی با نقشه و تمرکز بر محبوبیت و اعتبار خمینی که محصول سال ها مبارزه قاطع وی علیه سلطنت بود به کار بازسازی نهادهای حکومتی و ابزار سرکوب سرمایه داری پرداخت.

این مهمترین درس انقلاب ایران و قیام بهمن ۵۷ است؛ حتی بسیج عظیم میلیون ها زحمتکش ایرانی در خود و به تنهایی نتوانست به بنیاد حکومت کارگران و دهقانان منتهی گردد. نیروی انفجاری بسیج مردم، در شرایط فقدان عنصر متمرکز کننده آگاهی و برنامه انقلابی یعنی حزب انقلابی کارگری به کار نیامد. صرفاً به تسخیر قدرت سیاسی توسط مشتی از سران سلسله مراتب مذهبی و عناصر قدیمی جبهه ملی - سازمانی که از مسئولین اصلی شکست انقلاب گذشته ایران بود - منتهی گردید و بس. سازمان حزب انقلابی کارگری و ارائه برنامه عمل دقیق زحمتکشان هم چنان مهم ترین وظیفه کلیه کمونیست های انقلابی است.

اهمیت کلمه بالا زمانی بیشتر درک می شود که به یاد آوریم نیروهای سیاسی مدعی منافع طبقه کارگر در مسیر یک ساله انقلاب چه کرده اند. بخشی از آنان - مانوئیست ها چاکر پکن و استالینیست های حزب توده میهنی سرسپردگان قدیمی مسکو - سیاست فرمانبرداری از رژیم استبدادی خمینی را پیشه کردند و عملاً بدل به مبلغین جمهوری اسلامی، ولایت فقیه و ضدانقلاب سیاسی گشتند. بسیاری از نیروهای چپگرا دیگر نیز بارها زیگزاگ زدند، به چپ و راست گریختند، لحظه ای علیه رژیم مبارزه مسلحانه کردند و لحظه ای دیگر ستایشگر «رهبر ضدامپریالیست» گشتند. بسیار معدودند نیروهایی که در فهم ماهیت ضدانقلابی رژیم حاکم دچار توهم نشده باشند و باز معدودتر گرایش هایی هستند که از این فهم، روش های آشکار مبارزاتی و جنگنده نتیجه گرفته باشند. کافی است به یاد آوریم که در پاسخ به خواست توده های زحمتکش در مورد ایجاد شورای متحد نیروهای انقلابی که توسط حزب کارگران سوسیالیست ارائه شد، حتی یک نیروی مدعی مدافع منافع زحمتکشان پاسخ نداده است.

یک سال از قیام بهمن ماه می گذرد. تکالیف اصلی و دمکراتیک انقلاب ایران هم چنان حل نشده باقی است. اما از طرف دیگر رژیم حامی سرمایه داران و زمینداران بزرگ قادر به سرکوب انقلاب نیست. انقلاب ایران در تداوم است. شوراهای کارخانه در حال جان گرفتن دوباره هستند، خطوط مستقل مبارزه طبقاتی پرولتاریا روشن می شود و کارگران در

پی منافع متمایز خویش، جنبش مستقل خود را بازسازی می نمایند و از تجربه کوتاه لیکن غنی خود در طول ماه های اوج مبارزه ضدسلطنت درس می گیرند. ملت ستمدیده گرد پرچم مبارزه برای دمکراسی و حق تعیین سرنوشت کلیه ستمدیدگان ایران را بدست گرفته و مسلحانه از حق خویش و حق زحمتکشان دفاع کرده و پوزهی ارتجاع را به خاک مالیده است. رشد مبارزه ضدسرمایه داری، توده های زحمتکش را رو در روی امپریالیزم آمریکا کرده و همین مبارزه باعث شده که بخش های عظیمی از آن نسبت به ماهیت «مبارزه ضدامپریالیستی در خط امام» شک نمایند. تزلزل و یاس رژیم در میدان این مصاف هر روز بیش از گذشته آشکار می شود.

این همه مسئله سنگین وظیفه اصلی سازمان حزب انقلابی کارگری را بیش از پیش در دستور کار قرار می دهد. از پس سال ها قطع سنن بلشویزم و انقلابی، اکنون سوسیالیست های انقلابی در خط مقدم جبهه پیکارگران ضداستبدادی و ضدسرمایه داری مبارزه می نمایند و پیروز خواهند شد.

رژیم با جشن های فرمایشی - یادآور جشن های شاهنشاهی گذشته - می خواهد از قیام حادثه ای کنترل شده بسازد، در واقع می کوشد قیام را از روح انقلابی اش خالی کند و دستاوردهایش را به خود اختصاص دهد. اما زحمتکشان در قیام شرکت کردند. آنان در خاطره خود آن روزها را روشن و زنده نگه داشته اند. یادشان نمی رود که در غبار حرکت مردم، در شتاب مبارزه، در هنگامه آتش و باروت و خون و فریاد، صدای آخوندک های مفلوک به گوش می رسد که: "امام هنوز حکم جهاد نداده است". یادشان نمی رود که قیام را خودشان ساختند. با دست های خودشان و با همبستگی کارگری خودشان قیام را سازمان دادند. حتی اگر از قیام در مهلکه جشن های کریه آخوندها یک خاطره به جا مانده باز آن خاطره شرکت توده ها در سرنوشت خودشان است. هنوز ضدانقلاب سیاسی نتوانسته این توده ها را متقاعد کند که کاری که خودشان کرده اند را به حساب حضرات از ما بهتران بگذارند. چه کسانی اسلحه بدست در خیابان های تهران با باقیمانده ی نیروی ارتش مصاف دادند؟ چه کسانی در شب های پایان بهمن ماه از شهرهای ایران محافظت کردند؟ خود زحمتکشان و فقط خود ایشان.

کمیته های محله ها را بدل به کمیته های امام و مملو از ساواکی کردند. مردم را با هزار وعده و تهدید خلع سلاح کردند. کوشیدند دو هفته پس از آن که خیابان های تهران و شهرهای ایران نعره "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" پر شده بود شعار "یار روسری یا توسری" بدهند. هنوز با این همه دوز و کلک پیروز نشده اند. زیرا که زحمتکشان ایران در میدان مبارزه باقی مانده اند و انقلاب سوم ایران در تداوم است.

«حزب کارگران سوسیالیست»

۱۸ بهمن ۱۳۵۸

درس هائی از تجارب انقلاب چین

به مناسبت قیام بهمن ۱۳۵۷

پیشگفتار

در طی قرن اخیر مکررند، فرصت هائی که رهبران جنبش کارگری از دست داده اند: انقلاب دوم چین ۲۷ - ۱۹۲۵، پیروزی فاشیسم در ایتالیا و آلمان، انقلاب اسپانیا ۱۹۳۶، امواج انقلاب که پس از جنگ جهانی دوم هم در اروپا و هم در بسیاری از کشورهای مستعمره (یونان، اندونزی، شیلی، ایران و غیره) همه به شکست انجامید. این ها تجربیاتی هستند که باید از آن بیاموزیم تا دوباره "به همین سرنوشت دچار نشویم". اهمیت این درس آموزی در چیست؟ آیا به این علت است که عده ای "آشفته فکر" می خواهند تقصیر شکست انقلابات را صرفاً به گردن مخالفین خود بگذارند؟ یا آن که عده ای قصد به راه انداختن جنجال بر سر مسائل گذشته دارند؟ اهمیت این درس آموزی فقط از این نظر نیست که کمینترن پس از مرگ لنین مسئول تاریخی این شکست ها بوده، و اهمیت آن فقط از این نظر نیست که هنوز در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره احزابی هستند که با همان تنوری های اشتباه به مبارزات طبقاتی لطمه های شدید وارد می آورند. از همه این ها مهم تر، اهمیت آن در این است که گرایش هائی در توجیه سیاست های انحرافی زیر پوشش "مارکسیزم لنینیزم" و با تکیه به اعتبار انقلاب اکتر و لنین، چنان اغتشاشی در تنوری انقلابی و در دست آوردهای تجربیات انقلابی مبارزه طبقاتی در سطح جهانی بوجود آورده اند که:

اولاً، حتا در کشورهائی که احزاب کمونیست آن، با ریشه و منشاء نظرات کمینترن پس از مرگ لنین، قطع رابطه کردند و توانستند انقلاب را تا کسب قدرت سیاسی به پیروزی رهبری کنند (انقلاب سوم چین، انقلاب ویتنام)، از آن جا که این انقطاع بطور تجربی، قدم به قدم و تحت فشار شرایط عینی صورت گرفت، این احزاب نتوانسته اند چکیده درس های اساسی انقلاب خود را به روشنی عرضه کنند و این انقطاع را آگاهانه گسترش دهند. در نتیجه، از یک سو، نتوانسته اند آن نقشی را که بالفعل می توانستند و می بایست در ایجاد رهبری های انقلابی در سطح جهانی ایفا کنند به عهده بگیرند (مقایسه کنید نقش رهبری حزب کمونیست چین یا ویتنام را در کمک آگاهانه به ساختن رهبری انقلابی در سطح جهان با نقش حزب بلشویک پس از پیروزی انقلاب اکتر و بنیان گذاری بین الملل کمونیست). و از سوی دیگر، اگرچه قدم اول انقلاب سوسیالیستی، یعنی کسب قدرت سیاسی در سطح ملی، را با موفقیت برداشته اند، ولی راه را برای انحطاط جدی انقلاب باز گذاشته اند.

و ثانیاً، تحریف و تخریب دستاوردهای تجربیات مبارزه طبقاتی چنان اثر عمیقی گذاشته که حتا گرایش هائی نیز امروزه بر سر مسائل گرهی جلوی راه جنبش، در عمل شروع به انقطاع از رهبری های سنتی گذشته کرده اند، هنوز چنان در چارچوب تنوریک گذشته گرفتار مانده اند که چنانچه این چهارچوب به موقع شکسته نشود و آن ها موفق به تعمیم درس های لازم از تجربه خود و آموزش از تجربیات گذشته مبارزات در سطح جهانی نشوند، این خطر وجود دارد که این ها نیز به تدریج از پیشگام راه انقلاب به مانع این راه تبدیل شوند.

آموختن تجربیات گذشته و به کار گرفتن این آموزش راه را برای پیروزی انقلاب آتی ایران هموار می کند.

مازیار رازی

بهمن ۱۳۸۴

دلیل شکست انقلاب دوم چین (۲۷ - ۱۹۲۵)

نظیر بسیاری از دیگر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، چین در این دوره، دارای توده دهقانی بسیار فقیر و طبقه حاکم بسیار کوچکی که مستقیماً از همکاری با امپریالیست ها نیرو می گرفت، بود. آمار ۱۹۲۷ نشان می دهد که ۵۵ درصد از دهقانان بی زمین بودند، ۲۰ درصد زمین شان آن قدر کوچک بود که کفاف معاش نمی کرد. دهقانان مزارعه کار از ۴۰ تا ۷۰ درصد محصول را به خانواده مالک به عنوان اجاره می پرداختند. سربازان امپریالیستی (اروپائی، ژاپنی و امریکائی) برای حفظ اوضاع در بنادر و شهرهای مهم چین مستقر بودند. قسمت اعظم راه آهن و کشتیرانی چین و نیمی از بزرگترین صنعت کشور، صنایع پنبه، متعلق به سرمایه ی خارجی بود. "سران جنگی" با دریافت اسلحه و پول از امپریالیست ها طغیان های دهقانی را سرکوب می کردند. رشد صنایع در دوره ی جنگ جهانی اول موجب رشد سریع طبقه کارگر نیز شد. در سال ۱۹۲۲، چندین اعتصاب که ۱۵۰ هزار کارگر را در بر می گرفت به وقوع پیوست، حال آن که در سال ۱۹۱۸ جمع کل کارگران اعتصابی از ۱۰ هزار نفر بیشتر نبود. در اول ماه مه ۱۹۲۵ نخستین کنفرانس سرتاسری کارگری با شرکت نمایندگان ۵۷۰ هزار کارگر از تمام شهرهای مهم چین برگزار شد. در تاریخ ۳۰ مه سربازان انگلیسی تظاهرکنندگان شانگ های را به آتش گلوله بستند و ۱۳ دانشجو کشته شد. فوراً در شهر اعتصاب عمومی اعلام شد که تمام شهر را فلج کرد و به زودی در سراسر چین گسترده. قریب ۱۳۵ اعتصاب با شرکت ۴۰۰ هزار کارگر رخ داد. حدود یک ماه بعد، در ۲۳ ژوئن، سربازان انگلیسی و فرانسوی ۵۲ تظاهرکننده را با گلوله به قتل رساندند. دوباره اعتصاب عمومی با شرکت ۲۵۰ هزار کارگر رخ داد. تحریم کالاهای انگلیسی شروع شد. آزادی بیان و مطبوعات، حق انتخابات نمایندگان چینی در حکومت مستعمرات، مزد و شرایط کار بهتر و تقلیل اجاره ها طلب می شد. اتحادیه های دهقانی در ایالت کوان تون به همکاری با کارگران اعتصاب کننده (برای کنترل بندرها به منظور اعمال تحریم کالاهای انگلیسی) پرداختند.

در این شرایط، حزب کمونیست چین در عرض چند ماه، بین ژانویه تا مه ۱۹۲۵ از ۱۰۰۰ عضو به ۴۰۰۰ عضو رشد کرد. سازمان جوانان حزب ۹۰۰۰ نفر عضو داشت. ولی نفوذ حزب بسیار وسیع تر از تعداد آن بود و شرایط انقلابی، راه را برای رشد سریع تر آن باز کرده بود. ولی سیاست غلط حزب که از طرف رهبری کمینترن و برخلاف قضاوت خود رهبری حزب کمونیست چین بر آن تحمیل شد، این انقلاب را به شکست و حزب کمونیست چین را برای مدتی به انهدام کشاند. بنابه "تنوری جدید"، کشورهای مستعمره دوشبه مستعمره در این دوره از مرحله "انقلاب دمکراتیک" می گذشتند: نه انقلاب دمکراتیک از نوع سابق، بلکه انقلاب دمکراتیک از نوعی نوین، انقلاب دمکراتیک ضد امپریالیستی. و در این مرحله از انقلاب، یاوران اصلی پرولتاریا عبارت بودند از دهقانان، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی. در مبارزه علیه امپریالیسم "بلوک این چهار قطعه" تنها راه پیشرفت پرولتاریا تشخیص داده شد. ولی این نسخه جدید تنوری منشویکی حتا از خود منشویک ها هم قدم فراتر گذاشت. حتا منشویک ها هم از تنوری شان این نتیجه را نمی گرفتند که پس در چنین دوره ای حزب سوسیال دمکرات می باید خود را در حزب بورژوازی لیبرال حل کند. نسخه ی جدید انقلاب مرحله ای به حزب کمونیست چین، علیرغم مخالفت خود رهبری حزب، دستور داد که وارد گومین تانگ (حزب لیبرال بورژوا) شود. گومین تانگ تبلور زنده ی بلوک چهار طبقه تشخیص داده شد. در ژانویه ی ۱۹۲۶ رنيس چهار دهمین کنگره حزب بلشویک شوروی پیش بینی کرد که گومین تانگ "ارگان سلطه ی امپریالیست ها در آسیا را منهدم خواهد ساخت". بورودین، نماینده اصلی کمینترن در چین به کمونیست ها می گفت "چه کمونیست باشید چه گومین تانگی همگی باید از ژنرال چیانگ اطاعت کنید." چیانگ کای چک که قبلاً از رشد سریع کمونیست ها هراسان شده بود، از موقعیت جدید کمال استفاده را کرد. در اواخر مارس ۱۹۲۶ کلیه اعضای حزب، کمونیست شده بود. از

موقعیت جدید کمال استفاده را کرد. در اواخر مارس ۱۹۲۶ کلیه اعضای حزب کمونیست را از موقعیت های رهبری در ارتش و دستگاه سازمانی گومین تانگ بر کنار کرد. کمیته اعتصاب هنگ کنگ را منحل و اعضای آن را دستگیر ساخت. با این وصف رهبری کمینترن چنان رفتار می کرد که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است. به جای تصحیح اشتباه گذشته، کمک به ساختن مستقل حزب کمونیست چین و بدست گرفتن رهبری مستقل مبارزات توده ای، کمینترن، گومین تانگ را به عنوان "حزب سمپات" بین الملل به رسمیت شناخت.

اکنون چیانگ کای چک در بهترین موقعیت بود که با استفاده از جنبش توده ای و خنثی شدن نفوذ حزب کمونیست و تحت لافاه انقلاب ملی ضدامپریالیستی حکومت گومین تانگ را در سراسر چین بسط دهد. تا نوامبر ۱۹۲۶ سربازان چیانگ کنترل قسمت اعظم چین مرکزی را بدست آورده بودند. کارگران چین خیلی زودتر از آن چه تصور می رفت طعم واقعی این "کنترل ضد امپریالیستی" را چشیدند. مبارزه طبقاتی در این دوره "انقلاب ضد امپریالیستی" ممنوع اعلام شد. در ۲۹ ژوئیه حکومت نظامی در کانتون اعلام شد و هرگونه "اختلال کارگری" در طی لشکرکشی ممنوع شد. در ۹ اوت اعلام شد که کارگران حق ندارند هیچ گونه اسلحه ای حمل کنند، حق تجمع یا تظاهرات نیز ندارند. در ۱۰ اکتبر حکومت گومین تانگ ختم اعتصاب هنگ کنگ را اعلام داشت و به تحریم کالاهای انگلیسی نیز پایان داد، حال آن که هیچ یک از مطالبات کارگران برآورده نشده بود. در روستاها ملاکین شروع به حمله به اتحادیه های دهقانی و کشتار رهبران دهقانان کردند.

با تمام این اوصاف حزب کمونیست چین از جدا شدن از گومین تانگ بازداشته می شد. بورودین چنین استدلال می کرد که با در نظر گرفتن ترکیب مخلوط طبقاتی آن، گومین تانگ فعلاً نمی تواند دست به مالکیت خصوصی بزند و دهقانان فعلاً باید صبر کنند. کمیته مرکزی حزب کمونیست چین از بورودین خواست که قسمتی از اسلحه های شوروی را که قرار بود به چیانگ کای چک تحویل داده شود به اتحادیه های دهقانی بدهند، ولی بورودین این تقاضا را نپذیرفت. به عقیده ای او چنین کاری موجب "سوءظن" گومین تانگ و منجر به مقاومت دهقانان علیه گومین تانگ می شد! در اکتبر ۱۹۲۶ رهبری کمینترن به حزب کمونیست چین تلگراف زد که جلوی جنبش دهقانی را بگیرد که مبادا ژنرال هانی را که در رهبری لشکرکشی شمال بودند آزرده خاطر کند. تا فوریه ۱۹۲۷ ارتش چیانگ آشکارا مشغول انهدام سازمان های توده ای بود. در شهرها یکی پس از دیگری سازمان دهنده های اتحادیه های کارگری به قتل می رسیدند و محل اتحادیه ها به اشغال سربازهای چیانگ در می آمد. در ۲۱ مارس ۱۹۲۷ حزب کمونیست چین قیام پیروزمندانه ای را در شانگهای، مهم ترین شهر صنعتی چین، رهبری کرد. ۵۰۰ الی ۸۰۰ هزار کارگر در این قیام شرکت داشتند. اما، حزب کمونیست چین ۵۰ هزار کارگر را در استقبال از ورود چیانگ کای چک به شهر بسیج کرد. جواب چیانگ کای چک به این نمایش نیروی حزب کمونیست چین بسیار ساده و قابل پیش بینی بود. در ۱۲ آوریل ۱۹۲۷ سربازان گومین تانگ کلیه مراکز اتحادیه های کارگری، مراکز کمونیست ها، مراکز کمیته های اعتصاب و دفاتر روزنامه ها را اشغال کردند. ساکنین و مدافعین این مراکز همگی اعدام شدند. از ماه ها قبل حزب کمونیست چین به کارگران شانگهای آموخته بود که از گومین تانگ حمایت کنند. اکنون خیلی دیر شده بود. با این وصف ۱۰۰ هزار کارگر دست به اعتصاب زدند. اما، کارگران غیرمسلح در تظاهرات خود با مسلسل های سربازان چیانگ کای چک روبرو شدند. سپس هرگونه مقاومت علنی خوابید.

علیرغم این شکست مهیب، کمینترن دست از سیاست خود برنداشت. فقط اعتراف کرد که اکنون دوره ی جدیدی از انقلاب چین فرا رسیده است. دوره ای که متأسفانه! "بورژوازی ملی" به جناح ارتجاع پیوسته، و بنابر این متحد اصلی جناح "چپ" گومین تانگ در وهان

است. در طی بهار ۱۹۲۷ جنبش دهقانی در سراسر ناحیه مرکزی چین بسط پیدا کرد. دهقانان زمین های مالکین، انبارهای احتکار شده غذا و کالاهای را تصاحب کردند و شروع به سازمان دادن تولید، ساختن مدارس، و غیره کردند. در عکس العمل به این جنبش، مالکین با استفاده از جناح های پشتیبان چیانگ کای چک در ارتش به دهقانان حمله بردند. دهقانان، اکنون به جناح "چپ" گومین تانگ که حزب کمونیست هم در اتحاد با آن بود روی آوردند، ولی پایه ی این اتحاد این بود که زمین های ژنرال های "چپ"، سیاست مداران "خلقی"، مأمورین دولتی و مالکین "کوچک" که با حکومت وهان مخالف نبودند دست نخورد. دهقانان به این توافق رضایت ندادند و همان متحدین: ژنرال های "چپ" و غیره به هراس افتاده، یکی پس از دیگری به جناح مخالف دهقانان پیوستند و خود شروع به سرکوبی دهقانان کردند. در ضمن، حزب کمونیست چین را هم از گومین تانگ اخراج کردند (۱۵ ژوئیه ۱۹۲۷). "متأسفانه" رکن دیگر متحدین طبقه کارگر "خرده بورژوازی شهری مدافع مالکیت خصوصی" و "سرمایه کوچک" نیز به انقلاب پشت کرد. هزاران هزار رهبر جنبش دهقانی در روستاهای مرکزی چین اعدام شدند. سخت ترین ضربات بر انقلاب چین وارد آمده بود. بالاخره این ضربه نهانی کمینترن را از خواب بیدار کرد. کمیته اجرایی بین المللی کمونیست در ۱۴ ژوئیه اعلام داشت: "نقش حکومت وهان به پایان رسیده است، در حال تبدیل به یک نیروی ضدانقلابی است." با یک چرخش ۱۸۰ درجه، کمینترنی که در عرض دو سال شرایط انقلابی، جلوی حزب کمونیست چین را در هرگونه فعالیت مستقل انقلابی گرفته بود، اکنون به حزب کمونیست چین دستور می داد که توده ها را برای قیام آماده کند. ولی این چرخش خیلی دیر بود. جنبش توده ای شکست سختی خورده بود و این قیام های پراکنده، در شرایطی که موقع عقب نشینی مرتب و به انضباط و تجدید قوا برای فرصت های آینده بود، صرفاً نیروی بیشتری از انقلابیون را تلف کرد.

آن چه رهبران کمینترن در سال های ۲۷- ۱۹۲۵ می باید انجام می دادند همان موضعی بود که کمینترن در سال های ۲۲- ۱۹۱۹، داشت (رجوع شود به تزه های کنگره های دوم و چهارم کمینترن در این رابطه). به جای تحمیل تئوری "انقلاب دمکراتیک" و انتلاف طبقه کارگر با "بورژوازی ملی، دهقانان و خرده بورژوازی شهری"، حزب کمونیست چین می باید استقلال خود را، صرف نظر از هرگونه توافق عملی با هر جناح گومین تانگ، کاملاً حفظ می کرد. کارگران و دهقانان را مستقل از گومین تانگ سازمان می داد و روحیه اعتماد به گومین تانگ و استقبال از "ارتش ملی انقلابی" را به آنان نمی آموخت. و آن ها را در مبارزه مستقل خودشان، به کسب قدرت و حل مسأله ملی، کوتاه کردن دست امپریالیست ها از چین تصاحب و تقسیم زمین های عمده مالکین (با کمک اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) رهبری می نمود.

شکست انقلاب دوم چین نخستین تاوانی بود که انقلاب مستعمراتی برای احیای "تئوری" انقلاب مرحله ای پرداخت. ولی متأسفانه آخرین نبود و تا به امروز نیز به اشکال مختلف چه در سطح تئوری و چه در سطح عملکرد (اندونزی، شیلی، یونان، ایران) این مرحله بندی ها مکرراً خود را نشان داده اند و در تمام موارد انقلابات را به شکست کشانده اند.

مازیار رازی - مهر ۱۳۶۱

اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران

[http:// www.pishtaaz.com/kargar](http://www.pishtaaz.com/kargar)

Editor@kargar.org

BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK